

شماره استاندارد بین المللی
۱۵۶۱-۹۴۰۰

اینمیرا

دوفصلنامه ویژه پژوهشهای متن شناسی

دوره جدید، سال یازدهم، ضمیمه ۳۰، سال ۱۳۹۲
دارای مجوز علمی - پژوهشی به استناد نامه ۳/۵۱۴۰۰ مورخ ۳/۱۷/۱۳۹۱
از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

شکوه و جاودانگی: جامع التواریخ و رشیدالدین فضل الله همدانی

یوسف الهادی
ترجمه
اکبر ایرانی

صاحب امتیاز: مرکز پژوهشی میراث مکتوب
مدیر مسئول: اکبر ایرانی
سر دبیر: مجدالدین کیوانی
معاون سر دبیر: عسکر بهرامی
مدیر داخلی: حسناسادات بنی طباء

هیأت تحریریه

محمدعلی آذرشب (استاد دانشگاه تهران)، نجفقلی حبیبی (دانشیار دانشگاه تهران)، اصغر دادبه (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، علی رواقی (استاد دانشگاه تهران)، علی اشرف صادقی (استاد دانشگاه تهران)، حامد صدقی (استاد دانشگاه خوارزمی)، منصور صفت گل (استاد دانشگاه تهران)، محمود عابدی (استاد دانشگاه خوارزمی)، حبیب الله عظیمی (استادیار کتابخانه ملی)، احد فرامرز قراملکی (استاد دانشگاه تهران)

مشاوران علمی

سید علی آل داود، پرویز اذکابی، محمود امیدسالار (آمریکا)، اکبر ثبوت، غلامرضا جمشیدنژاد اول، جمیل رجب (کانادا)، هاشم رجبزاده (ژاپن)، محمد روشن، فرانسویس ریشار (فرانسه)، برت فراگتر (اتریش)، پاول لوفت (انگلستان)، احمد مهدوی دامغانی (آمریکا)، عارف نوشاهی (پاکستان)، یان یوست وینکام (هلند)

صفحه آرایی: سمیرا سپاهی
لیتوگرافی و چاپ: نقره آبی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوриحان، شماره ۱۱۸۲

نشانه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
ayenemiras@mirasmaktoob.ir
ayenemiras@gmail.com
http://www.islamicdatabank.com
http://www.srlst.com

http://www.islamicdatabank.com/farsi/f_default.asp

بها: ۳۰۰۰۰ ریال

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آئینه میراث نیست.
- هیأت تحریریه در ویرایش مطالب آزاد است.
- مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- همه مقالات مندرج در دوفصلنامه دست کم پس از تأیید دو داور چاپ می‌شود.
- نمونه‌هایی مقاله پس از تأیید نویسنده آن چاپ می‌شود.

از نویسندگان درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقاله باید حاصل پژوهشهای نویسنده آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریه دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیده فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوه نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - بهتر است هر مقاله روی کاغذ A4 تایپ شود، یا با خط خوش و خوانا بر یک روی کاغذ نوشته شود.
 - حتی‌الامکان نمودارها، جدولها و تصاویر به صورت آماده برای چاپ ارائه شوند.
 - توضیحات باید به صورت پی‌نوشت در پایان مقاله و پیش از فهرست منابع بیایند.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شوند. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
 - نام خانوادگی تاریخ: [جلد/] شماره ص (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱/۱۸). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد/] شماره ص (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شماره صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: اسم شهر، نام کتاب: [جلد/] شماره ص.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
- کتابهای جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمه ...، ...، ج]، نام شهر.
- کتابهای قدیم: اسم شهر، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمه ...، ...، ج]، نام شهر، تاریخ.
- مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب / نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
- همراه هر مطلب ارسالی ضروری است نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی و الکترونیکی و شماره تلفن ارسال شود.
 - لطفاً مقالات و مطالب را به نشانی دفتر مجله آئینه میراث و یا به نشانی پست الکترونیک آئینه میراث ayenemiras@gmail.com و ayenemiras@mirasmaktoob.ir ارسال فرمایند.

شکوه جاودانگی

جامع التواریخ و رشید الدین فضل اللہ ہمدانی

یوسف الہادی

ترجمہ
اکبر ایرانی

تقدیم به استاد محمد روشن

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	شکوه و جاودانگی: جامع التواریخ و رشیدالدین فضل‌الله همدانی
۲۲	رشیدالدین پزشکی
۲۴	به دستی قلم را برمی‌گیرد و به دست دیگر سلاحی را پس می‌زند
۳۱	استخوانهای رشیدالدین
۴۱	برنامه روزانه رشیدالدین
۴۶	انگیزه تألیف جامع التواریخ
۵۰	استناد به منابع تاریخی ملتها
۵۵	افزوده‌های رشیدالدین
۵۵	بخش سامانیان، آل بویه و غزنویان
۵۷	بخش تاریخ آل سلجوق
۵۷	بخش اسماعیلیان
۵۸	بخش تاریخ هند و سند و کشمیر
۵۸	بخش شاهان خوارزم
۶۰	رشیدالدین و منابع موجود در باره یورش مغول به بغداد
۶۷	منابع و مآخذ

مقدمه

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۸ — ۷۱۸ق) طبیب، مورخ، مفسر، سیاستمدار و وزیر سه فرمانروای مغول در عصر حاکمیت ایلخانان بود. او در بسیاری از علوم و فنون دستی توانا و شناختی وسیع و نظری دقیق داشت و علاوه بر تخصص در دانش پزشکی — که از نیای خود به ارث برده بود — با کشاورزی، مهندسی شهرسازی، فلسفه و کلام و الهیات نیز آشنایی داشت. زبانهای فارسی، عربی، مغولی، ترکی را خوب می‌دانست و با زبانهای عبری و چینی آشنا بود.

در طول تاریخ فرهنگی دوره اسلامی وزرا و امرایی بوده‌اند که نامشان به عنوان حامیان فرهنگ اسلامی و ایرانی در منابع ثبت شده است؛ اما در این میان شاید تأثیر هیچ‌کدام به اندازه رشیدالدین فضل‌الله همدانی عمیق و پایدار نبوده است. این امر شاید بیش از هر چیز ماحصل روحیه آرمانگرایی وی در زمینه عمران و آبادانی سرزمینها، گسترش روابط بازرگانی و همچنین توجه او به پدید آمدن آثار مکتوب و پشتیبانی از آن بوده است.

در زمینه عمران و آبادانی و توجه به ساخت‌وساز می‌توان به شهرک «رَبْع رشیدی» اشاره کرد که به گواه وقفنامه بازمانده از آن، و اشاراتی که در متون به آن مجموعه عظیم شده، می‌توان آن را آرمانشهری بی‌بدیل خواند؛ شهرکی که دانش‌پژوهی و علم‌آموزی در آن جریان داشته و چه بسا بتوان ردپایی از یک

شهرک دانشگاهی را در آن جستجو کرد؛ شهرکهایی که نمونه‌های آن قرن‌ها بعد در سرزمینهای غربی تأسیس شد.

از کتاب آثار و احیا اثر رشیدالدین — که اکنون بازمانده مختصری از آن در دست است — می‌توان توجه او را به کشاورزی و آبادسازی سرزمینها دریافت. همین آگاهیها از جای‌جای نامه‌های بازمانده از او نیز به دست می‌آید؛ ضمن اینکه توجه او به گسترش بازرگانی نیز عمدتاً از همین نامه‌ها و احیاناً برخی دیگر از نوشته‌های او دانسته می‌شود.

امروزه نسخه‌های اصل از نگاشته‌های او، یا رونویسهایی از آثارش، در کتابخانه‌های دنیا نگهداری می‌شود که برای شناسایی بخش مهمی از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران و سرزمینهای اسلامی می‌بایست از آنها بهره‌برگرفت. خوشبختانه بخشی از این آثار تاکنون منتشر شده و بخشی نیز در دست تصحیح است و مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب نیز در این میان کوشیده است گوشه‌ای از امکانات خود را به این مهم اختصاص دهد. اما جز پژوهش و انتشار این آثار، بایسته است تا مندرجات این آثار نیز به شیوه‌های نوین پژوهشی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد و در قالب مقالاتی منتشر شود.

رشیدالدین به لحاظ کثرت آثار و تألیف کتب تاریخی، از سرآمدان عصر خود به شمار می‌رفت. گردآوری تاریخ عهد مغولان از شاهکارهای اوست. او به قصد گردآوری منابع تاریخ جهان، مجموعه گرانسنگ جامع‌التواریخ را تدوین و تصنیف کرد و طبعاً از برخی منابع معتبر تاریخی پیش از خود بهره جست. گاه کتابی را کامل و گاه بخشهایی از کتابی را برگزیده و بدین سان مجموعه خود را به قول معروف «جور» کرده است. اما از قراین و شواهد تاریخی، خوب پیداست که وی به مطالب برخی کتابها از منابعی که بعدها نوشته شده افزوده و بخشهای کار را تکمیل کرده است. از میان برخی کتابهایی که او — بی ذکر نام مؤلف — نقل کرده است، پاره‌ای در دسترس نیست یا نسخه‌ای بی‌نقص از آنها یافت نمی‌شود؛ از این رو جامع‌التواریخ حافظ آن آثار بوده است و امروزه تنها از راه این متن بدان آثار دسترسی داریم.

از آنجا که در گذشته امکانات تکثیر و چاپ وجود نداشت و کتابها صرفاً به دست کاتبان و نسخه‌نویسان و وراقان بازنویسی می‌شد، این گونه تألیفات هم نوعی تکثیر به حساب می‌آمد و گویا در آن روزگار این کارها انتحال و سرقت و به اصطلاح امروزیان «کتابسازی» تلقی نمی‌شد و امر نکوهیده‌ای نبود. کتابها در شمار معدودی در دست شیفتگان دانایی قرار داشت و بخشهایی از کتابهای منقول دیگران در کتب، از دید اهل علم مخفی نمی‌ماند، بدین رو به ندرت دیده شده که این سبک و سیاق نگارش توسط سلف و آیندگان انتحال ذکر شود و از آن به بدی یاد گردد. مثلاً وقتی غزالی بخش الهیات *دانشنامهٔ علایی* را به عربی برگرداند و نام *مقاصد الفلاسفه* را بر آن نهاد، آیا کسی او را به انتحال متهم کرد؟ چه نامی می‌توان بر این عمل او گذاشت؟ خود او این کار را چگونه توجیه می‌کرده؟ آنچه مسلم است اینکه در بین برخی عالمان، نقل نکردن منبع و مأخذ نه تنها مذموم، بلکه مرسوم هم نبوده است. طبعاً وقتی ذکر منبع رسم زمانه نباشد، آیندگان باید فعل نیاکان خود را بر درستی و صلاح حمل کنند نه اینکه آنان را متهم سازند که سارق بوده و کتاب دیگری را به نام خود کرده‌اند.

البته دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی هم بوده‌اند که منابع خود را ذکر می‌کرده‌اند. مثلاً او در کتاب *الجماهر فی الجواهر* بیش از ۱۱۰ کتاب از منابعش را ذکر می‌کند. اما مؤلفان گذشته، غالباً از نقل منابع خود پرهیز داشتند. گروهی هم شباهت مطالب کتب پسینیان را با پیشینیان، خاصه در مطالب عرفانی و فلسفی، از باب توارد قلمداد می‌کنند. مثلاً می‌گویند: شباهت لفظ به لفظ مطالب فلان کتاب یا بهمان کتاب، عیناً به ذهن و قلب دو نفر در دو زمان مختلف وارد شده و البته برای نظر خود شواهدی هم نقل می‌کنند که بنده چون چنین دیدگاهی را قبول ندارم، لذا از ذکر نام افراد خودداری می‌کنم.

حال چگونه می‌توانیم این فعل گذشتگان را انتحال قلمداد کنیم و نکوهیده بدانیم، در حالی که هیچ کس از نیت این افراد خبر ندارد و نمی‌تواند شرایط اجتماعی نویسندگان گذشته را درک کند که وی در چه اوضاع و احوال ناپسامانی این اثر یا آثار را نوشته است. ممکن است خواجه رشیدالدین که تاریخ‌غزویان را

خوانده بود، پیش‌بینی می‌کرده که روزی یکی از همین مغولان جانی کتابخانه‌ها را بسوزاند، چنان‌که هر جا وارد می‌شدند همه چیز را نابود می‌کردند، حتی وقتی خود خواجه را به قتل رساندند، بسیاری از کتبش را سوزاندند، ربع رشیدی را ویران کردند و استخوانهایش را در چهار سوی بلاد پراکندند.

گذشتگان ما که با رونویسی و استنساخ کتاب ارتزاق می‌کردند، دستمزد ناچیزی را از مشتریان خود دریافت می‌کردند، اما مؤلفان ما چگونه و از چه راهی ارتزاق می‌کردند؟ البته در تاریخ می‌خوانیم که برخی مشاهیر مثل سعدی در نظامیه و خیام نیشابوری و بسیار دیگر، از حاکمان قدرشناس زمان خود مستمری دریافت می‌کردند، برخی شاعران نیز با مدح و ثناگویی شاهان صلح می‌ستاندند، اما دیگران چه می‌کردند؟ آیا با تدریس یا با گرفتن حق مشاوره و راهنمایی و داوری؟

نکته دیگر اینکه روش تألیف و تصنیف و نگارش، گاه به سبک املا و قرائت بوده و مؤلف مطالب را بیان می‌کرد و شاگردان می‌نوشتند و پس از تقریر به سمع و نظر استاد می‌رساندند که پس از بازخوانی از سوی مؤلف به اصطلاح با واژه «بلغ» موضوع را مشخص می‌نمودند.

از جمله کسانی که خواجه رشیدالدین را متهم به انتحال کرده است، دستیار او ابوالقاسم عبدالله کاشانی است. مرحوم ایرج افشار در مقدمه *عرایس الجواهر* (ص شانزده؛ نک: کاشانی، *عرایس*) ضمن رد ادعای کاشانی می‌گوید: با اتمام این ادعاها به دلایل محکم چند، محمد قزوینی و عباس اقبال و منوچهر مرتضوی این مطلب را صحیح ندانسته‌اند، اما شاید آنچه دور از حقیقت نیست این است که عبدالله کاشانی، به مانند بسیاری افراد که در زیر دست مؤلف وزیر بوده‌اند و مواد برای کتاب او تهیه می‌کرده‌اند، در تألیف و تحریر مطالب پاره‌ای از قسمتهای جامع *التواریخ* مشارکت داشته‌اند.

گاه نویسنده طرح و الگوی کار را با ذکر منابع مشخص می‌کرد و شاگردان زیر نظر استاد کتاب را جمع‌آوری می‌کردند و استاد بررسی و تحقیق و نگارش نهایی را خود انجام می‌داد. بنابراین رشیدالدین هم که در طول عمر پربرکت خویش به

انجام امور مدیریتی اشتغال داشت، به احتمال زیاد به هر سه صورت مذکور آثار خود را پدید آورده است. یعنی آنچه از حاصل تلاشهای او امروز برای ما برجای مانده، کتابهایی است که او یا خود نگاشته و تدریس کرده و تقریر شاگردان یا منشیان زیردست خود را از نظر گذرانده یا در نگارش آنها از دیگران یاری جسته است. این یک درس بزرگ برای مدیران فرهنگی کشور است که در کنار کارهای اداری و مدیریتی از تألیف و تحقیق و ترجمه غافل نباشند و با مباحث علمی و حوادث تاریخی و مسائل فرهنگی و تمدنی، توان مدیریتی خود را تقویت و در جهت نظریه پردازی از آنها بهره جویند.

متأسفانه دیده می‌شود که برخی مدیران اجرایی صرفاً با سفارش دادن برای نوشتن کتاب به نام آنها، بدین وسیله به ارقام آثار خود می‌افزایند، گاه برنده جایزه کتاب سال می‌شوند و خود چندان وقوفی بر آن منابع و کتب ندارند و شاید با یک تلقی غلط از این جمله که «مگر امثال رشیدالدین همدانی غیر از این می‌کردند؟» مجال تکثیر آثار را برای خود هموار می‌کنند. اگر چنین سخنی را روا بدانیم، باید خواجه نصیرالدین طوسی — رحمه‌الله علیه — را هم متهم به این گونه سخنها کنیم که سزا نیست و از شأن او به دور است.

به اعتقاد بنده، انتحال و کتابسازی، یک اختلال فکری است. افراد بی‌مایه و کم‌بنیه که توان کار علمی را ندارند و می‌خواهند بی‌رنج و محنتی، برای خود سکه اعتبار و شهرت ضرب کنند، می‌کوشند تا از دسترنج دیگران برای خود کیسه بدوزند و در میان اقران و اخوان خود، سر بالا گیرند، اما شرایط اجتماعی، کثرت اشتغالات ذهنی آحاد جامعه به‌خصوص اهل علم، مدرک‌گرایی (به این مفهوم که هر که مدرک دارد، لزوماً باسواد است!)، کمیت‌گرایی در دانشگاهها، نبود اعضای هیأت علمی کافی، کثرت پایان‌نامه‌ها و بی‌توجهی استادان به رساله‌های دانشگاهی، نبود شغل مناسب برای فارغ‌التحصیلان و دهها علت دیگر، موجب می‌شود که دانشجو کاری سطحی انجام دهد، یا اینکه وجهی پرداخت می‌کند و در فاصله یکی دو ماه، متن پایان‌نامه با یک سی‌دی برای آموزش جلسه دفاعیه تحویلش می‌شود. بعد معلوم می‌شود شیادی که کار تألیف

پایان نامه را به عهده داشته به دلیل کثرت سفارشها، از پایان نامه‌های چند سال قبل لفظ به لفظ یا عیناً کپی کرده و فقط با مشقت تمام (!) عنوان را تغییر داده، به طوری که استاد راهنما که اتفاقاً از معدود افرادی بوده که رساله را می‌خوانده، کم‌کم درمی‌یابد که این رساله گویا بوی آشنایی می‌دهد، لذا برای اینکه بوی گند کار بیشتر نشود، یادداشت می‌دهد که جلسه تعطیل و دانشجو تعلیق. چون معلوم می‌شود قبلاً همین رساله را دیگری با ایشان گذرانده بوده است.

در روزگاری که همه گونه مطلبی در اینترنت یافت می‌شود و گاه نسل استادان ولو جوان، از آن جمعی هستند که فرق رایانه را با یارانه نمی‌دانند، طبعاً از کجا درمی‌یابند که پژوهشگر محترم این مطالب را از چه وبگاهی برداشته است؟

و اما نوشته حاضر، ترجمه مقاله‌ای است که پژوهشگر عراقی آقای یوسف الهادی به زبان عربی درباره زوایایی از زندگی رشیدالدین نگاشته است. یوسف الهادی در نوشته خود کوشیده است به ویژگیها و سودمندیهای آثار رشیدالدین و کارهای فرهنگی او پردازد و برخی نظرات مغرضانه یا دور از انصاف درباره رشیدالدین را که از روزگار وی به بعد مطرح شده، با دیدی منصفانه بررسی کند. از این دانشمند پژوهشگر کوشا پیشتر سه کتاب *الجماهر فی الجواهر*، *القند فی ذکر علماء سمرقند* و *تاریخ یمینی* را منتشر کردیم. ایشان دو سال قبل مقاله‌ای تحت عنوان «ماذا یبقی من عظام رشیدالدین و عظمته» برای میراث مکتوب فرستادند. مقاله را مروری کردم و سریع برای ترجمه به مترجمی سپردم. پس از چند ماه که نیمی از کار ترجمه شده بود، در بررسی اولیه آن را غیر قابل چاپ یافتیم، آستین بالا زدم دست به کار شدم. اما به رغم سرعت در هفته‌های نخست، کمیت بنده مترجم لنگ شد و کوشیدم آهسته آهسته باری را که برداشته بودم، به مقصد برسانم. ترجمه را برای استاد یوسف الهادی فرستادم. ملاحظاتی اندکی داشتند که اعمال کردم. برای ویرایش علمی کار را به دوست و همکار فاضل و عربی‌دانم جناب آقای باهر سپردم. او با دقت ترجمه را مقابله کرد و ساقطات و هفوات حقیر را گوشزد نمود و از تذکرات سودمندش بهره وافر بردم. سپس از

دوست پژوهشگر جوان، آقای علی صفری، خواستم که با نظر تیزبین خود ترجمه را بخواند و ملاحظات خود را بنمایاند. او نیز نکات ادبی و تاریخی چندی را یادآور شد که آنها را ذیل برخی پاورقی‌ها با دو حرف اختصار «ع.ص» آورده‌ام. جناب آقای عسکر بهرامی نیز با حوصله و دقت وافیه، مقاله را ویرایش و برخی اشتباهات را اصلاح کردند که بدین وسیله از هر سه بزرگوار نهایت تقدیر و تشکر را دارم. گاه در برخی پاورقیها نکات و ملاحظات ناچیزی را با رمز «م» از خود آورده‌ام که امیدوارم خللی به کار سترگ استاد یوسف الهادی وارد نکرده باشد.

نویسنده محترم این مقاله را به استاد محمد روشن (مصحح مجموعه پانزده جلدی جامع‌التواریخ) تقدیم کرده است و بخت یار بود که به مناسبت انتشار سه جلد کتاب جامع‌التواریخ بخش ایران و اسلام، از ایشان برای شرکت در آیین رونمایی از این سه جلد و نیز مراسم نکوداشت این استاد فرزانه، دعوت به عمل آوریم تا با ارائه مقاله دیگری در باره خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی علاقه‌مندان به تاریخ را بهره‌مند سازند.

مقاله حاضر به مناسبت پاسداشت از خدمات استاد روشن در هشتادمین سال تولدشان منتشر می‌شود تا از این رهگذر، هم نویسنده محترم و هم مترجم کم‌بضاعت، برگ سبزی را تقدیم یکی از خادمان پر تلاش فرهنگ و تاریخ ایران کنند.

اکبر ایرانی

تهران

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

۹۲/۹/۳ خورشیدی

نام این ضعیف بر صفحات روزگار
و اوراق لیل و نهار باقی خواهد ماند.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی^۱

مرکز پژوهشی میراث مکتوب روح تازه‌ای در کالبد نسخ خطی ارزشمند فارسی و عربی میراث اسلامی و ایرانی دمیده است و این کوشش برای بازسازی گنجهای گرانقدر ستودنی است؛ یادگاری که برای نسل آینده به ارمغان گذاشته شده است و آنان به ارزش و اهمیت آن پی خواهند برد.

یکی از این گنجینه‌های گرانبها، مجموعه ارزشمند جامع‌التواریخ اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. خواجه رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابی‌الخیر همدانی شامی (۶۴۸-۷۱۸ق / ۱۲۵۰-۱۳۱۸م)^۲، وزیر، طبیب، ادیب، فیلسوف و مورخ بزرگ ایرانی است که این مجموعه را گردآوری کرده است.

استاد محمد روشن که اهتمام به تصحیح مجلدات این اثر کرده است، زحمات قابل تحسینی برای گردآوری تصاویر نسخ خطی این کار و پژوهش آن کشیده‌اند و در مقابله نسخ با یکدیگر هم سطر به سطر و کلمه به کلمه دقت نموده و اختلاف

۱. رشیدالدین، سوانح، ص ۲۱۹.

۲. بیشتر محققان برآنند که سال تولد او ۶۴۵ق است، ولی پژوهشگر چینی، خانم وانگ ای دان، معتقد است که رشیدالدین در کتاب بیان‌الحقایق (میکروفیلم شماره ۵۶۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) سال ۶۴۸ هجری را سال ولادت خود بیان کرده است (نک: رشیدالدین، جامع، مقدمه، پاورقی ۶).

نسخه‌ها را ثبت کرده‌اند، و این ویژگی را تنها کسی درمی‌یابد که تجربه کار با نسخ را داشته باشد؛ و این چیزی است که در میان پژوهشگران روزگار ما کمتر دیده می‌شود؛ پژوهشگرانی که جز به شتاب در اتمام تصحیح و انتشار کتابی «آراسته» به نام خود، به چیز دیگری نمی‌اندیشند، تا جایی که حاصل کار آنان موجب سرزنش و انتقاد واقع می‌شود. اما استاد روشن با این کار ارزشمند خود، مسئولیت حفظ این مهم را به گردن علاقه‌مندان به میراث او و نهاد و آیندگان را مرهون احیای چنین میراثی نمود. به مصداق آیه شریفه «لمثل هذا فلیعمل العالمون» (صافات: ۶۱) پس مانند این باید کارگزاران عمل کنند.

لیکن به رغم آنچه گفته آمد، این بدان معنا نیست که نظر دیگری درباره خواجه و اثر او گفته نشود؛ به‌ویژه در دو موضوع جای بحث و نظر بسیار است:

۱. آیا مؤلف که سخت درگیر مشاغل اداری و سیاسی بود، فرصت آن را داشته که در کتابخانه‌اش بنشیند و تمام منابع را بررسی کند و این همه کتاب را یک‌تته بنویسد؟

۲. خواجه در تألیف جامع‌التواریخ از چه منابعی استفاده کرده است؟ این سؤال از این جهت مطرح است که گاه دیده می‌شود وی بخشهای مفصلی از منبعی را عیناً در کتاب خود قرار داده و ذکری از آن منبع نکرده است. گاه تمام متن کتابی را در کتاب خود نقل نموده، چنان‌که تمام تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان ترجمه فارسی جربادقانی از تاریخ یمینی عتبی (تصحیح این‌جانب، چاپ میراث مکتوب) خود مجلدی از جامع‌التواریخ شده است.

رشیدالدین شمع فروزانی از هوش و دانایی بود. تواناییهای متعددی در علوم مختلف و فنون و حرفه‌های گوناگون داشت، در موضوعات مختلف قلم می‌زد و عربی، فارسی، ترکی، مغولی، عبری و چینی را فراگرفته بود. او رساله‌ای را به نام رساله فی علم الاصوات باللغة الصينیه در آواشناسی زبان چینی نوشت. چنان‌که خود می‌گوید:

رساله‌ای در حروف «ختایی» وضع کنیم و بیان کنیم که مخارجی که از ألفاظ ایشان معلوم کرده‌ایم چندان است و حسب هر مخرجی حرفی نویسیم و شکلی بی نقطه جهت

آن مخرج وضع کنیم، و کیفیت تصوُّت و مخرج آن حرف بیان کنیم، و اعراب ایشان را نیز اشکال وضع کنیم که دلالت بر حرکات مختلف الفاظ ایشان کند، تا چون کلمات الفاظ ختایی بنویسیم بر خواندن آن رسالت آسان گردد (رشیدالدین، جامع، مقدمه، ص ۳۲؛ همو، تکسوق‌نامه، ص ۷۹).

خانم وانگ ای دان که کتاب تاریخ چین اثر رشیدالدین را تصحیح کرده است، در این باره می‌نویسد: «خواجه رشیدالدین و دستیاران او با ویژگیهای خط و زبان چینی به‌خوبی آشنایی داشته‌اند» (همو، جامع، مقدمه، ص ۳۱-۳۲).

رشیدالدین وزارت سه حاکم مغول را عهده‌دار شده بود: غازان (حک: ۶۹۴-۷۰۳ ق/ ۱۲۹۴-۱۳۰۴ م) پسر ارغون شاه که مسلمان شد و نام محمود را بر خود گذاشت؛ سلطان محمد خدابنده اولجایتو (حک: ۷۰۳-۷۱۶ ق/ ۱۳۰۳-۱۳۱۶ م) پسر ارغون شاه؛ ابوسعید (حک: ۷۱۷-۷۳۶ ق/ ۱۳۱۷-۱۳۳۵ م) پسر الجایتو.

«لمال یفنی والاسم ییقی» [دارایی نمی‌ماند ولی نام (نیک) می‌ماند]. این عبارتی است که رشیدالدین در وصیتنامه‌اش نوشته است (همو، سوانح‌الافکار، ص ۲۱۹). او در این وصیتنامه سخنانی آورده که نشان می‌دهد ماندگار ساختن آثارش از قبیل بیمارستانها، داروخانه‌ها و مؤسسه‌های خیریه مورد علاقه‌اش بوده است. از همین رو بخشی از موقوفات خود را در شهرهایی که در آنها موقوفاتی داشت، به این امر اختصاص داده است. اهتمام او به ماندگار ساختن آثارش، تألیفات و مصنفات او را نیز شامل می‌شود؛ چنان‌که تمام آنها را وقف کرد. او در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری برای این موقوفات مجتمع علمی و فرهنگی مجللی بالای شهر تبریز بنیان نهاد و نام آن را «ربع رشیدی» نهاد. پس از او فرزندش غیاث‌الدین ساختمانهای جدیدی بدان افزود (مستوفی، نزهة، ص ۷۶)^۱ و به احتمال قوی این کار را در پی انتصاب در مقام وزارت انجام داد. او به شایستگی کاخی رفیع برای اعتلای دانش فراز کرد و هر چه از مراکز

۱. این علاوه بر دو رباط و کاروانسرای بود که یکی از آن دو را رشیدالدین و دیگری را برادرش جلال‌الدین در خارج از شهر تبریز بنا کردند (مستوفی، نزهة، ص ۱۸۲-۱۸۳).

علمی عام‌المنفعه به ذهنش می‌رسید، بدان می‌افزود. ساختمانهای این شهرک بخشهای متعددی داشت: بخشهای اداری و حکومتی، مدرسه، بیمارستان، مسجد، کتابخانه، ضرابخانه، خانقاه برای صوفیان، کارخانه، کارگاه بافندگی، کاغذسازی. او ضریحی — دارای چند گنبد — هم برای آرامگاه خود ساخت.^۱ خواجه این بناها را با باغهایی از میوه‌ها و مرکبات متنوع آراست (همان، ص ۷۷؛ رشیدالدین، *سوانح*، ص ۶۳). در باب شکوه و عظمت این بارگاه رفیع فرهنگی، سخن اوحدی مراغهای (در ۷۳۸ق/۱۳۳۷م) شاعر و عارف بزرگ ایران بس است که به‌خوبی به توصیف بخشهای مختلف این مجتمع بزرگ پرداخته است. او دربارهٔ مسجد این شهر ابیاتی نغز سروده است و این البته مبتنی بر این اصل است که چگونه اسلام نظام — عبادی و سیاسی — خود را بر آن بنیان نهاده است و اینکه حضرت امام مهدی موعود [عج] روزی در آن مستقر خواهد شد. او می‌گوید:

از تو دین را نظام خواهد بود در تو مهدی امام خواهد بود

(به نقل از: دهخدا، *لغتنامه*، ذیل «ربع رشیدی»)

هرساله ناسخان و کاتبان و مترجمان، آثار او را به عربی و فارسی و چینی^۲ کتابت می‌کردند و برای استفادهٔ محققان در کتابخانه قرار می‌دادند و به کشورهای بزرگ فارسی‌زبان و عربی‌زبان ارسال می‌کردند (رشیدالدین، *جامع*، چاپ کریمی، ج ۱، ص ۹۹). او عایدات بخشی از اموال وقفی را صرف امور کتابت و نشر آثار علمی می‌کرد، چنان‌که این مطالب را در مقدمهٔ کتاب *مجموعهٔ رشیدیه* بیان کرده است. خواجه قصد داشت از هر اثری که تولید می‌کند، در هر شهری به یادگار گذارد، لیکن دسیسه‌گران کینه‌ورز سرنوشت دیگری برای او رقم زدند و تکه‌های بدن او را در هر شهری پراکندند!

۱. برای شرح این موضوع، نک: مدخل «ربع رشیدی» در *لغتنامهٔ دهخدا و فرهنگ فارسی معین*.

۲. در وقفنامه شرط شده که آثار فارسی به عربی ترجمه شود که برخی هم ترجمه شد و نسخه‌هایی از آنها موجود است؛ اما اشاره به ترجمه به چینی در جایی دیده نشد — م.

وصاف الحضرة (تحریر، ص ۲۷۹) از مجموعه کامل آثار رشیدالدین سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: آثار رشیدالدین در ده مجلد و بالغ بر سه‌هزار برگ در قطع بغدادی و هزینه‌های استنساخ، تذهیب، نگارگری و جلدسازی آن بیش از شصت هزار دینار شده است. این توصیف منطبق با مجموعه‌ای است که حاجی خلیفه (کشف‌الظنون، ج ۱، ص ۵۴۰) آن را دیده و درباره‌اش چنین گفته است:

الجامع‌الرشیدی مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله وزیر در موضوعات گوناگون از جمله کتاب تاریخ اوست، یعنی جامع‌التواریخ که ذکر آن گذشت. گاه این اسم بر تاریخ او اطلاق می‌شود، ولی در اصل نام مجموعه آثار اوست. من این مجموعه را که بر آن تقریظات و یادداشتهای دانشمندان معاصر بود، در مجلدی بسیار بزرگ در ده جلد دیده‌ام که به درخواست او کتابت شده و وقف مدرسه خود در تبریز کرده بود و چنان‌که در مقدمه کتاب ذکر می‌کند، برای کتابدار و کاتب آن نسخه، دستمزد و مقرری تعیین کرده بود.

البته ممکن است این همان مجموعه نسخه خطی باشد که به جامع‌التصانیف رشیدی شهرت داشته و در مؤسسه مطالعات خاوری آکادمی علوم شوروی به شماره ۳۷۵ یافت شده است.^۱ ابن‌فوطی به نقل از پدرش که رشیدالدین و برادرش امین‌الدوله را در سال ۶۶۶ق در مراغه دیده بود، می‌گوید:

او از خاندانی بود که در علم طب و حکمت، درک و شناخت و بلندهمتی، شهره بود. با عمو و پدرش به کار اشتغال یافت و سپس از همراهان و وزیران شاه شد (ابن‌فوطی، تلخیص، ج ۴/۲، ص ۷۲۰).

پدرش طبیب دربار مغولان بود و رشیدالدین نیز در دوران حاکمیت سه حکمران مغول به طبابت، وزارت و مشاورت اشتغال داشت.

هرچند رشیدالدین در خانواده‌ای یهودی بالید، لیکن خود اسلام آورد و به

۱. یادداشتهای صلاح‌الدین عثمان هاشم بر ترجمه عربی کتاب تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، تألیف کراچکوفسکی، ص ۴۳۰ (ترجمه فارسی این کتاب به قلم ابوالقاسم پاینده از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است - م).

مذهب شافعی گرایش داشت و در علوم و معارف دینی پژوهش کرد. دوروتی کراولسکی در این باره می‌گوید: «رشیدالدین مباحث فلسفی و کلامی را کنار گذاشت، به نظر می‌رسد او در این زمینه‌ها یک سنی متعصب بود.»^۱ لیکن معروف است که او — با اینکه در اوج قدرت بود — با دانشمندان و علمای زمانش، با سعه صدر، تسامح و مدارا برخورد می‌کرد و در خدمتگزاری به آنان از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. در این باره به واقعه‌ای اشاره می‌کنیم:

روزی فرستاده‌ای از فرمانروای مغول به بغداد رسید. سال ۷۰۷ ق بود. دستوری در دست داشت که به موجب آن باید دو تن از دانشمندان معاصر، یعنی جمال‌الدین ابن عاقولی شافعی و نیز عزالدین سهروردی، را که متهم به سخن‌چینی برای مصریان و جاسوسی بودند، با خود ببرد. طبعاً کیفر این کار اگر ثابت می‌شد، اعدام بود. رشیدالدین پادرمیانی کرد و با حمایت خود آنان را از مرگ حتمی نجات داد (نک: مقدمه کاترمر بر ترجمه عربی جامع، ج ۱/۲، ص ۲۲). زمانی هم که یکی از قاضیان حنبلی شهر متهم به خطایی شد، به وساطت رشیدالدین جان سالم به در برد (همان، ج ۱/۲، ص ۴۰). از دیگر کسانی که کمک رشیدالدین را یافت، قاضی القضاة مالکی‌مذهب و مدرس مدرسه مستنصریه، عزالدین نیلی، بود. رشیدالدین به او لطف بسیار کرد و او به بغداد بازگشت (ابن فوطی، تلخیص، ج ۴/۱، ص ۹۲). یک بار برای پسرش علی که فرمانروای بغداد بود، مقادیر زیادی درهم و پول نقد و هدایایی از مسکوکات فرستاد و از او خواست آنها را بین دانشمندان عراق و دیگر شهرها که بیش از ۵۱ نفر بودند، بدون وقفه توزیع کند.^۲ جالب اینکه این دانشمندان از فرق و مذاهب گوناگون

۱. نک: مقدمه وی بر کتاب *مسالك الابصار* اثر ابن فضل‌الله العمري، قسمت مربوط به دولت ممالیک نخستین، ص ۳۳.

۲. مطابق متن مکتوب، به نظر می‌رسد رشیدالدین از فرزندش که حاکم بغداد بوده، می‌خواهد تا از اموال دیوانی آن حدود، مواجب و ادارات و مستمریهای این دانشمندان را بدهد، نه اینکه پولی برای فرزندش فرستاده باشد تا میان دانشمندان توزیع کند - م.

بودند؛ از جمله عضدالدین ایچی شافعی، برهان‌الدین عبری فرغانی حنفی، جمال‌الدین حسن یوسف حلّی امامی، ناصرالدین بیضاوی شافعی، قطب‌الدین شیرازی، و دیگران. رشیدالدین نامه‌اش را این گونه به پایان می‌برد:

و چون این ضعیف که خادم علمای زمان، و چاکر افاضل دوران است، مراجعت کند، ادارات و مواجب سالیانه علما و قضات و سادات و وظائف مشایخ و محدثان، و حفظه قرآن، و حکما و اطبا و شعرا و ارباب اقلام ممالک ایران، از حد آب آمویه تا سرحد آب جون و اقاضی مصر و تخوم روم، چنانچه معهود بوده بر قاعده قدیم داده شود؛ و نوعی کند که ایشان از سر رفاهیت به افادت و استفادت مشغول گردند، و ما را به دعای خیر یاد کنند (رشیدالدین، *سوانح*، ص ۶۸-۷۳).

از این روی ابن‌کتیر با نوشتن مطلبی در حق او ستمی روا داشته، هرچند نخست خدمات نیک او را ستوده است، لیکن با طرح مطلبی دیگر، سخن خود را ضایع ساخته است. می‌نویسد:

او اسلام آورد، فضایل زیاد داشت، قرآن را تفسیر کرد و کتب فراوانی را تألیف نمود و فرزندان و اموال بسیار داشت. هشتاد سال عمر کرد. وی در واقعه — محاصره قلعه — رجب و بازگشت حاکم مغول از سرزمین شام در سال ۷۱۲ق، نقش به‌سزایی داشت، و از مسلمانان حمایت کرد و موضوع را به‌خوبی حل و فصل نمود.

ولیکن در پی این سخنان، به شایعات تن داده و کلمات نادرستی به رشیدالدین نسبت می‌دهد و می‌نویسد:

جمع کثیری از او سرپیچیدند و در دین او شبهه نمودند و تفسیر قرآنش را خدشه کردند، شک نیست که او نادان و نابخرد بود، نه دانش سودمندی داشت و نه عمل شایسته‌ای!! (ابن‌کتیر، *البدایه*، ج ۱۴، ص ۹۹-۱۰۰).^۱

۱. محمود غازان، در بدایت هجومش به شهر رجبه عراق، اطراف (قلعه) شهر را محاصره کرد. گروهی از سران و بزرگان شهر با هدایایی از جواهرات و اموال قیمتی با اطعمه و اشربه بسیار برای لشکریان، و علوفه برای اسبان آنها نزد شاه رفتند و سرسپردگی خود را اعلام کردند و با این کار موجب شدند که غازان خیال فتح قلعه را از سر به‌در کند (نک: وصاف، *تحریر*، ص ۲۲۵).

این سخن ابن‌کنیر با آنچه پیشتر گفته، در تناقض است و از این رو ممکن است این مطلب، از تصرفات یکی از کاتبان [مغرض] دستنویس این اثر باشد، یا محتمل است مؤلف بر گفتهٔ جاهلان عوام، مهر تأیید نهاده باشد.

رشیدالدین پزشکی

رشیدالدین در سال ۶۹۷ق با اینکه به حرفهٔ پزشکی مشغول بود، وزیر محمود غازان شد؛ حرفه‌ای که در اغلب نوشته‌های خود بدان تصریح می‌کند. در جایی می‌نویسد: «فضل‌الله پسر ابی‌الخیر پسر عالی مشهور به رشید پزشکی.» یا در جای دیگر به گونه‌ای آهنگین و و مسجع می‌افزاید: «مؤلف این ترکیب، و مصنف این ترتیب، رشید الطیب.»^۱ گویا با زبان بی‌زبانی به این شغل مباحثات می‌کند، و او سزای چنین وصفی است که به خود می‌گوید: «بنگرید به این تخصص، او در پزشکی و داروسازی، پشت‌دریشت، چگونه در ژرفای علوم عقلی و نقلی، فلسفه و تاریخ و کشاورزی و جز آن، غوطه زده و آنچه می‌نگارد سودمند و مفید است.»

او با تمام شیرینیاها و تلخیاها، بیمها و سختیها روزگار را گذرانند و چه به شایستگی در حق او به نیکی یاد کرده‌اند و با زیباترین القاب و اوصاف او را نواخته‌اند؛ چنان‌که حمدالله ریاحی مستوفی دربارهٔ او می‌نویسد: «سعید شهید، صاحب صاحب‌قران، خلاصهٔ نوع انسان، جامع فنون‌الفضایل، کاشف رموزالمسائل، الی آخر ما یلیق بالقابه و هی تباهی به.»^۲ در صدر نسخهٔ خطی کتاب علم‌الامراض او که در سال ۷۰۱ق کتابت شده، این تقریظ آمده است:

از خزانهٔ کتابهای مولی‌المعظم، شاه شاهان حکما و دانشمندان، خورشید دولت و دین، [خواجه رشید] پسر مولی‌مرحوم، سعادت‌مند عمادالدوله ابی‌الخیر پسر مرحوم

۱. از جمله نک: رشیدالدین، لطیف، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۲، ج ۲، ص ۴۱۷، ۴۱۸؛ همو، جامع، اسماعیلیان و....

۲. حمدالله مستوفی (تاریخ، ص ۶۰۴) او و پسرش غیاث‌الدین را در آغاز کتابش (ص ۵۴) بسیار ستایش

موفق‌الدوله عالی طبیب همدانی، خدا بر شکوهش بیفزاید و بر گذشتگانش بیخشاید.^۱ این کاتب حتی اجداد یهودی رشیدالدین را از دعای خود مرحوم نکرده است. این کار در زمان حیات او صورت گرفت تا دور گردون بگردد و او بابت یهودی بودن اجدادش مورد نکوهش قرار گیرد.

به گفته ادگار بلوشه، حقیقت این است که اصل یهودی بودن رشیدالدین در آن روزگار، امری بسیار عادی بود (نک: فیشل، یهود، ص ۱۴۱-۱۴۳). پیروان یهود و نصارا به طور طبیعی زندگی می‌کردند و با دولت همکاری سیاسی و در جامعه روابط اجتماعی خوبی داشتند. مثلاً ابن شوعه یهودی چشم‌پزشک معروف در دستگاه سلطنت صلاح‌الدین ایوبی خدمت می‌کرد و حتی «نزد سلطان جایگاه رفیعی یافت» (ذهبی، تاریخ، ج ۴۰، ص ۲۹۹؛ سیر‌اعلام، ج ۲۱، ص ۲۰۶؛ ابن ابی‌اصیبه، عیون، ص ۵۸۱). ابن‌تومای بغدادی نیز مسیحی بود و پزشک مخصوص دربار الناصر خلیفه عباسی که «دوستش می‌داشت، او را می‌ستود، رتبه‌اش را عالی نمود و سرپرستی امور کشور و تربیت فرزندان و مراقبت از خانواده‌اش را به او سپرد» (ابن‌العبری، تاریخ‌الزمان، ص ۲۶۷). پزشک مخصوص معتصم، آخرین خلیفه عباسی، و خاندانش هم یک مسیحی بود و نزد او احترامی داشت (همو، تاریخ مختصر‌الدول، ص ۴۷۸).^۲ این در حالی بود که افراد تندرو و متعصبی چون خبوشانی فقیه شافعی هم در جامعه کم نبودند که تا یهودی و مسیحی مذهبی را می‌دید، به قصد کشتن به او حمله می‌کرد. او روزی در بازار قاهره می‌گذشت و به ابن شوعه یهودی برخورد، عصایش را بر سر و صورت او زد و یک چشم او را معیوب ساخت.^۳

۱. نسخه خطی کتاب علم‌لامراض اثر رشیدالدین همدانی، در مجموعه‌ای شامل سه رساله خطی طی در موزه ملی دمشق نگهداری می‌شود.

۲. ابن‌پزشک مسعود بغدادی نام داشت و معروف به ابن‌القس بود.

۳. ذهبی، تاریخ، ج ۴۰، ص ۲۹۹، ج ۴۱، ص ۲۸۱؛ سیر‌اعلام، ج ۲۱، ص ۲۰۶؛ ابن‌ابی‌اصیبه، عیون، ص ۵۸۱؛ نیز نگاه کنید به رخدادهای دیگری از اساتذات ادب به اهل کتاب دیگری در: تالی وقیات، ص ۲۱-۲۲.

به دستی قلم را برمی‌گیرد و به دست دیگر سلاحی را پس می‌زند

بخش معظمی از عمر خواجه رشیدالدین تا اندازه زیادی در مواجهه با توطئه‌هایی که بر ضد او بود، صرف می‌شد تا سرانجام طومار زندگی او را در هم پیچیدند؛ تهمتهایی از قبیل دسیسه‌چینی برای قتل شاه، اختلاس در اموال دولتی و غیره. در تمام این توطئه‌ها، فتنه‌گران به کمتر از آزردن روح و روان رشیدالدین راضی نبودند. او به یک مورد از این نامرادیها اشاره می‌کند:

جماعت حاسدان مفسد و مفسدان حاسد، مصاید غدر، و حبائل مکر، از برای اعدام و اهلاک این ضعیف نصب کرده بودند؛ اما بر موجب «فأصابهم سیئات ما عملوا» در گردن جان و پای روان ایشان پیچیده شد... (رشیدالدین، سوانح، ص ۲۹۳).

از جمله توطئه‌ای بود که گروهی از حسدورزان به رهبری وزیر صدرالدین زنجانی در سال ۶۹۸ق برای او درست کردند که ناکام ماند و توطئه‌گران از جمله خود صدرالدین به چوبه دار آویخته شدند.^۱ منشی کرمانی (نسایم، ص ۱۱۲) می‌گوید:

خواجه صدرالدین قصد او را میان دربست؛ و در مناظره و مباحثه [ای] در بندگی پادشاه، خواجه رشیدالدین غالب گشت و سعادت آسمانی و تقدیر یزدانی با عنایت غازی دربارۀ او موافق آمد، و صدرالدین به یاسا رسید.

در این زمان او با سعدالدین ساوجی مشترکاً به عنوان وزیر تعیین شدند و گروهی از بزرگان و اعیان کشور که دیگر بار دست به دسیسه علیه این دو زده بودند، در توطئه جدید نیز شکست خوردند و محمود غازان آنان را با مجازات اعدام کیفر نمود.^۲ در روزگار شاهی اولجایتو در سال ۷۰۵ق دسیسه دیگری شکل گرفت. این

۱ مقدمه کاتمر بر ترجمه عربی جامع، هولاکو، به تحقیق محمدصادق نشأت و همکاران، ج ۲/۱، ص ۱۲-۱۵؛ و صاف، تحریر، ص ۱۹۲. عقیلی در آثار الوزراء (ص ۲۸۳) می‌گوید: «صدرالدین زنجانی به سعایت خواجه رشیدالدین به قتل رسید.» و این از خیالپردازیهای زشت اوست.

۲. و صاف، تحریر، ص ۲۳۱؛ مستوفی، تاریخ، ص ۶۰۵؛ مقدمه کاتمر بر ترجمه عربی جامع، ج ۲/۱، ص ۱۶.

بار نیز جمعی از دشمنان او و همکار وزارت‌اش، سعدالدین ساوجی، به نزد حاکم رفتند و هر چه خواستند از تهمت و ناروا علیه آن دو فروگذار نکردند. «لکن سوء نیت آنان بر پادشاه معلوم شد و فرمان داد تا برخی مخالفان را به قتل آورند و برخی را چوب زدند، و آن دو را به الطاف خود بناوخت» (وصاف، تحریر، ص ۲۵۵). اما در سال ۷۱۰ ق بین او و سعدالدین ساوجی کدورت و دودستگی حاصل شد و در پی آن «دوستان خواجه رشیدالدین در حضرت سلطان تقبیح صورت احوال خواجه سعدالدین می‌کردند و حرکات او که مخالف طبع سلطان صادر می‌شد با نظر می‌دادند، و سلطان را با او متغیر کردند؛ و او را به گناه سوگندی که نواب او جهت موافقت با هم خورده بودند، در عاشر شوال سنهٔ احدی عشر (۷۱۱) در محوّل بغداد با نوابش امیر ناصرالدین یحیی و... و غیرهم شهید کردند» (مستوفی، تاریخ، ص ۶۰۸).

در پی کشته شدن وزیر ساوجی، رشیدالدین به طور مشترک با خواجه علی‌شاه گیلانی به مسند وزارت برگزیده شدند «مشروط بر آنکه از رأی و تدبیر و استصواب خواجه رشیدالدین تجاوز نکند، و زمام اختیار کلی و جزوی در کف کفایت خواجه رشیدالدین باشد» (نطنزی، منتخب، ص ۱۱۵). روشن است که چنین شرطی حسد علی‌شاه را نسبت به خواجه رشید برانگیزد «که هیچ وزیر صائب‌تدبیر، و هیچ کافی صاحب کتابت و تحریر را عشر عشیر آن میسر نشدی، یمنة و یسرة می‌زد؛ و اموال جهان را کیف شاء اثارت می‌کرد، و بر مراد بی‌مانعی و منازعی صرف می‌نمود»^۱. درگیری بین خواجه رشیدالدین و علی‌شاه در سال ۷۱۵ ق (مستوفی، تاریخ، ص ۶۰۹) از زمانی شدت گرفت که امتیازات در اختیار خواجه رشیدالدین از علی‌شاه دریغ شده بود. از این رو، او با همدستی گروه دیگر از رشک‌ورزان، با صرف هزینه‌های هنگفتی از طلا و نقره و دادن رشوه به نزدیکان سلطان ابوسعید (عقیلی، آثار، ص ۲۸۶) موفق

۱. منشی کرمانی، نسائم، ص ۱۱۷. در همان صفحه مؤلف برخی از کارهای نیک علی‌شاه را ذکر می‌کند، مانند ساخت مسجدی باشکوه با باروها و و کاروانسرا و استراحتگاهها.

شدند در دل او نفوذ و خواجه را در چشم سلطان کوچک کنند، چنان‌که حمدالله مستوفی (تاریخ، ص ۶۱۳) در این باره می‌نویسد:

نایبان امیر چوپان را به رشوت بفریفتند، و زرهای فراوان ریختند تا امیر چوپان را با او بد کردند، و او مزاج پادشاه را متغیر گردانید (نیز، نک: عقیلی، آثار، ص ۲۸۶).

عبدالرزاق سمرقندی (مطلع، ص ۳۱) می‌گوید که سلطان ابوسعید «هرچند با خواجه [رشیدالدین] نیک بود، اما ساده‌دلی داشت؛ هر کس جهت مصلحت خود در او تصرف می‌نمود» و از جمله تهمتهای این دسیسه‌چینان این بود که گفتند «خواجه رشید سلطان اولجایتو را قصد کرده، و خواجه ابراهیم پسر خواجه رشید که شربندار سلطان مرحوم بوده به تعلیم پدر خود زهر داده» و می‌افزاید که گروهی از کارگزاران خواجه و علی‌شاه، نزد خواجه رفتند و اجازه خواستند تا نزد شاه روند و دستبردها و خیانت‌های علی‌شاه را برای شاه افشا کنند و اینکه «اصحاب دیوان در زحمت بودند، چه پیش هر کدام تردد می‌کردند دیگری می‌رنجید. جمعی خواجه رشید را گفتند که با خواجه علی‌شاه تلاش می‌کنیم؛ رخصت نداد و گفت او را گویم تا رضای شما جوید» (همان، ص ۲۰-۳۰).^۱

در پی مرگ سلطان محمد خدابنده در سال ۷۱۶ق رشیدالدین از وزارت برکنار شد. گویا این فرصت مناسبی برای او بود تا به مؤسسات خیریه، و از همه مهم‌تر ربع رشیدی، رسیدگی کند. لیکن غلیان حقد و حسد در سینه بدخواهانش فرونشست و دسیسه‌ای دیگر علیه او به کار بستند و پس از گذشت دو سال از فوت سلطان، خواجه را به خوراندن سم و دادن داروی مسهل به شاه، متهم ساختند و او را برای بازجویی کوتاه و مختصری احضار کردند. در این بازجویی درباره خوراندن داروی مسهل به شاه مرحوم از او سؤال شد. امیر چوپان او را احضار و اتهام قتل اولجایتو را به او تفهیم کرد و با عتاب به او گفت «آیا تو قآن

۱. و مصحح اثر در حاشیه صفحه ۳۰ از حافظ ابرو چنین نقل کرده است: «خواجه رشید پس از تأمل بسیار در جواب گفت: مردی بزرگ است، قصد او نشاید کرد. من او را نصیحت کنم تا رضای شما بجوید.»

را کشتی؟ خواجه گفت: پناه بر خدا! من داروفروشی ناچیز در میان مردم بودم، ولی در عهد حکومت شاه و برادرش مسئولیت دولتی را پذیرفتم» (ابن حجر، الدرر، ج ۴، ص ۲۷۱). آنگاه طبیب دیگری را فرا خواندند. ابن حزان یهودی نیز در مداوای سلطان دست داشت. او گفت که سلطان به مرض اسهال و استفراغ دچار شد و اسهال او چنان شدت گرفت که «بیش از سیصد بار نشستگاه (آبریزگاه) رفت و چندین بار استفراغ کرد. اینجا بود که سلطان اولجایتو از من خواست که رشیدالدین و دیگر اطبا را فرا خوانم. با گروه پزشکان شور کردیم و بر آن شدیم که داروی قابض و جمع‌کننده‌ای به او بخورانیم. اما خواجه گفت که الآن او باید بالا بیاورد.^۱ به این سبب به او داروی روان‌کننده مزاج خوراندیم. در پی این کار، سلطان هفتاد بار دیگر به محل قضای حاجت رفت تا توانش هدر رفت و جاننش به در شد. رشیدالدین هم این سخن ابن حزان را تصدیق کرد. امیر چوپان رو کرد به خواجه و گفت: پس تو او را کشته‌ای، بدین رو مستحق مجازاتی و دستور قتل او را داد» (نیز، نک: ابن کثیر، البدایه، ج ۱۴، ص ۱۰۰).

بی‌شک او پزشکی حاذق بود و به تبعات آنچه می‌کرد، آگاه بود. می‌دانست که برای درمان، نخست باید اندرون را از آلودگیها زدود و سپس به تجویز داروی مناسب اقدام نمود. چنان‌که خود در دفاع از تصمیمش گفته است: «درون شکم شاه از آلودگی پر بود و باید اندرون او خالی می‌شد» (الصقاعی، تالی، ص ۱۸۳). اما سلطان تاب نیاورد و درگذشت و این چیزی است که ممکن است برای سلطان و غیر سلطان پیش بیاید. این موضوع بهانه‌ای شد تا بدخواهان رشیدالدین، او را متهم به قتل سلطان کنند. از چیزهایی که او در دفاع از خود در محکمه گفت این بود که

چگونه دست به قتل سلطان زنم و حال آنکه مردی یهودی و معمولی و داروفروش

۱. یعنی او همچنان لازم است که آنچه در میان دارد تخلیه کند تا بدنش از آنچه او گمان می‌کرد عامل بیماری

اوست، پاک شود.

بودم^۱ و در روزگار الجایتو و برادرش غازان، مسئولیت پذیرفتم و کاری بی‌اذن من صورت نمی‌گرفت و در دوران ایشان، املاک، ثروتها و جواهرات قیمتی بی‌شمار در اختیار داشتم.

سلطان ابوسعید دستور قتل خواجه و پسرش ابراهیم را که در شانزده سالگی بهار عمرش بود، داد (مستوفی، تاریخ، ص ۶۱۳ - ۶۱۴؛ خواندمیر، دستور، ص ۳۲۰). قتل او در هفدهم جمادی الاولی سال ۷۱۸ در روستای خشکدره از توابع ابهر صورت گرفت (مستوفی، تاریخ، ص ۶۰۳).^۲ نخست فرزندش را در پیش چشمش کشته و سپس او را سر بریدند و در تبریز گردانند و ندا در دادند که «این سر آن یهودی است که کلام‌الله را تحریف می‌کرد، نفرین خدای بر او باد!» و آنگاه «جسدش را تکه‌تکه کردند و هر قطعه‌ای را به شهری فرستادند»^۳ و به تعبیر شبانکاره‌ای (مجمع، نیمه دوم، ص ۲۷۸) «و اعضای او را مجزا کرده، هر شطری به بلدی فرستاده». صقاعی (تالی، ص ۱۸۴) می‌گوید:

تمام آنچه بر سر رشیدالدین رفت، زیر سر علی‌شاه تبریزی بود (نیز نک: ابن‌کثیر، *البدایه*، ج ۱۴، ص ۱۰۰)، همو که شریک خواجه در امر وزارت بود. وی در آن سال دو حلقه طلا مرصع به مروارید و یاقوت سرخ که وزن هر حلقه هزار مثقال و در هر حلقه شش مروارید ارزشمند تعبیه شده بود، به مکه فرستاد تا به پرده‌خانه خدا بیاویزند، زیرا نذر کرده بود، هرگاه بر خواجه پیروز شد و او به قتل رسید، به نذرش وفا کند! (کاترمر، مقدمه بر ترجمه عربی جامع، ص ۵۸).

سرنوشت چنین رقم زد که به جای کتابهایش، اعضای بدنش در شهرها پراکنده شود؛ کتابهایی که در جریان یغما و تخریب ربع رشیدی نابود شد. حتی

۱. این عبارت در *الدرر الکامنة* ابن حجر (ج ۴، ص ۲۷۱) آمده است و کلمه یهودی در آن نیست.

۲. دهخدا (ج ۶، ص ۸۶۱۷) به نقل از فرهنگ جغرافیایی *ایران* خشکدره را چنین شرح کرده است: دهی است از دهستان بیرون بشم بخش کلاردشت شهرستان نوشهر - م.

۳. نک: الصقاعی، *تالی*، ص ۱۸۳-۱۸۴؛ ابن‌کثیر، *البدایه*، ج ۱۴، ص ۱۰۰؛ ابن حجر، *الدرر*، ج ۴، ص ۲۷۲؛ مقریزی، *السلوک*، ج ۳، ص ۱۱.

چیزهایی را از بین بردند که نفعی به حالشان نداشت، مثل نابودی کتابخانه ربع که «شصت‌هزار مجلد در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیده‌ام بر ربع رشیدی» (رشیدالدین، سوانح، ص ۲۱۳-۲۱۴) در خود جای داده بود. طبعاً به تمام تألیفاتش و آثار ارزشمند دیگر که برای آن انسانهای بی‌مقدار سودی نداشت، همین طور به بیمارستان مجهز ربع که خواجه خود شخصاً رسیدگی می‌کرد و به تجویز داروها، غذای بیماران نظارت داشت و به سفارش او از نقاط دوردستی چون اروپا (روم) و هند وارد می‌شد (همان، ص ۹۲، ۱۴۷، ۲۱۳-۲۱۴)، رحم نکردند و بیمارستان را هم به تلّ خاکی بدل ساختند. اما از سرنوشت دو مرکز بهداشتی وقفی دیگر او، درمانگاه (دارالمرضی) در سلطانیه و کارگاه داروسازی، موسوم به بیت‌الادویه در همدان (نه آنکه در مدرسه رشیدیه در سلطانیه بود) خبر چندانی در دست نیست (همان، ص ۲۱۳).^۱ محکمه سلطنتی اموال و املاک او را مصادره کردند،^۲ لیکن از اخبار گوناگون دریافت می‌شود که فرزندان مثل غیاث‌الدین که بعدها ابوسعید به وزارت منصوبش کرد، از بعضی از وقفیاتش مراقبت کردند که آن هم در پی قتل غیاث‌الدین به یغما رفت. عتیقی شاعر در بیتی ماده‌تاریخی برای رشیدالدین گفته است:

رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی نوشت منشی تاریخ او که «طاب ثراه»^۳

۱. رشیدالدین منزلی مجاور این مدرسه داشت که بعدها پسرش عبدالؤمن در آن می‌زیست و سپس مدفن او شد (نک: فصیح، مجمل، ج ۳، ص ۴۴).

۲. نک: الصقاعی، تالی، ص ۱۸۳؛ سمرقندی، مطلع، ص ۳۱؛ لمبتن، سیری در، ص ۱۳۰.

۳. نک: سمرقندی، مطلع، ص ۳۱؛ فصیح، مجمل، ج ۳، ص ۲۸؛ خواندمیر، دستور، ص ۳۲۰؛ عقیلی، آثار، ص ۲۸۶. به نوشته معین در فرهنگ فارسی (ذیل مدخل عتیقی) جلال‌الدین یوسف عتیقی در سال ۷۱۸ یا ۷۴۱ ق درگذشت، اما فصیح خوافی (مجمل، ج ۳، ص ۲۹۱) مرگ او را به سال ۸۴۵ ق دانسته است!

لیکن فصیح خوافی (مجمل، ج ۳، ص ۲۸) این بیت را منسوب به وصاف الحضرة دانسته، کسی که رشیدالدین وی را بر تألیف تاریخش تشویق کرد و کتابش را در سال ۷۰۲ق به محمود غازان و سپس در ۷۱۲ق به اولجایتو تقدیم کرد و هر دو وصاف الحضرة را مورد ستایش قرار دادند و جوایزی به او عطا کردند (وصاف، تحریر، ص ۲۲۴، ۲۸۰؛ مقدمه کاترمر بر ترجمه عربی جامع التواریخ (تاریخ هولاکو)، ج ۲/۱، ص ۱۱۷). حال اگر چنین است پس چرا وصاف — که رشیدالدین را به «امام مخدوم اعظم، صاحب قران عالم، رشیدالدین فضل الله» و «مخدوم جهانیان، سلطان وزرای همه عالم، یعنی رشیدالدین» (همان، ص ۱۹۳، ۲۸۰) خطاب کرده، و به رغم اینکه تا وقایع سال ۷۲۸ق را نوشته — از قصه کشته شدن رشیدالدین در سال ۷۱۸ق ذکری به میان نیاورده، حتی اشاره‌ای هم به ماجرای سرپرستی گیاث الدین پسر رشیدالدین بر مسند وزارت در سال ۷۲۸ق نکرده است؟

انصاف و وفاداری را نگر که منشی کرمانی با اینکه کتابش را در روزگار ابوسعید، قاتل رشیدالدین نوشت و در دوران وزارت امیر چوپان که وی با گرفتن رشوه و مبالغ هنگفتی طلا، موجب بی‌آبرویی رشیدالدین شد و راه را برای اجرای دسیسه‌های دشمنان رشیدالدین هموار و شاه را بر قتل او تحریک کرد (مستوفی، تاریخ، ص ۶۱۳، عقیلی، آثار، ص ۲۸۶)، با این حال قلم از مدح و ستایش او و فرزندانش چنان که شایسته او بود، بی‌ترس و واهمه‌ای، فرو نگذاشت و گفت: «وزیر شهید صاحب قران سعید خواجه رشیدالحق و الدین طاب ثراه» (منشی کرمانی، نسائم، ص ۱۰۵، ۱۱۲-۱۱۴).

سالها گذشت، ابوسعید که اداره امور مملکتی را آن چنان‌که در عهد رشیدالدین قوی و استوار بود، اکنون سست و فشل می‌دید و به همین سبب مسند وزارت را به گیاث‌الدین پسر رشیدالدین سپرد و می‌گفت: «تا پدر او از دیوان من رفته، من دیگر رونق آن کار ندیدم» (سمرقندی، مطلع، ص ۶۸). در سطور بعدی در باره دیگر توطئه‌هایی که اقران حسود رشیدالدین از عالم و نویسنده نسبت او روا داشتند، خواهیم گفت.

استخوانهای رشیدالدین

آن تربت پاک او^۱ که بقایای پیکرش را در خود جای داده بود و دیگر استخوانی بیش نبود، دست تقدیر چنان کرد که بر آن حال باقی نماند؛ چرا که شابعه یهودی بودن او را پخش کردند، و این امر در سال ۷۹۵ق اتفاق افتاد؛ یعنی ۷۷ سال که از قتل او سپری شده بود میرانشاه پسر تیمور لنگ که فرماندار آذربایجان و مبتلا به مالیخولیا بود و دچار جنون ادواری می‌شد، در یکی از این حالات «جسد رشیدالدین را از مقبره او که در رشیدیه تبریز است، بیرون کرد و فرمود تا به گورستان جهودان استخوان او را دفن سازند» (دولت‌شاه، تذکره، ص ۳۳۰؛ نیز نک: فیشل، یهود، ص ۱۴۳).^۲ ظاهراً دسیسه‌چینان بر چسباندن صفت یهودی به آن مرحوم پافشاری داشتند و به خاطر دینی که اجدادش بدان گرویده بودند و او هم در دامان چنین دینی بالیده و بزرگ شده بود، بدین سبب او را مدام سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: «هرچند رشیدالدین خود یهودی نبوده، پدر و عمو و نیاکان او همگان پیرو آیین یهود بودند؛ و رشیدالدین — که پیشتر رشیدالدوله لقب داشته — از تربیت مذهبی کاملی برخوردار داشته است» (روشن، مقدمه جامع، بنی اسرائیل، ص دوازده).

ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ق) که در بغداد با پسر رشیدالدین، یعنی غیاث‌الدین، محمد دیداری داشته، درباره او می‌گوید: «پدرش از مهاجران یهود بود» (ابن بطوطه، تحفه، ج ۱، ص ۲۴۶). ابن حجر (الدرر، ج ۴، ص ۲۷۱) نیز چنین رأیی دارد: «پدر رشیدالدین، داروفروشی یهودی بود و بعد اسلام آورد، پس از آن به خدمت غازان درآمد و پزشک مخصوص دربار شد و سپس به وزارت منصوب گردید» (نیز، نک: ابن کثیر، البدایه، ج ۱۴، ص ۹۹). ابن حجر (الدرر، ج ۴، ص ۲۷۲) در ادامه در مدح رشیدالدین می‌گوید:

۱. اخیراً دیدیم که عتیقی دعای «طاب ثراه» نثار تربت او کرده بود.

۲. میرانشاه در سالهای ۸۰۷-۸۱۰ در آذربایجان و عراق عجم (شهرهای مرکزی ایران) حکومت می‌کرد. مالیخولیا نوعی بیماری است که مغز دچار آن می‌شود و در حالات و زمانهای مختلف تغییر حالت می‌دهد.

او خیرخواه مسلمانان بود، از جان و مال مردم محافظت می‌کرد و آثار نیکوکاریهای او در تبریز موجود است، بر دشمنانش و بر آنان که در کاستن قدر و شأن او می‌کوشیدند، سختگیر بود. مراقب توطئه‌گران بود. فروتن و بخشنده بود و نسبت به دانشمندان و افراد صالح، از هیچ بذل و بخششی دریغ نمی‌کرد. تفسیری به شیوه فلاسفه بر قرآن نوشت که به او نسبت بی‌دینی و الحاد دادند.

رشیدالدین مسلمانی راست‌ایمان و برخوردار از شخصیت و فرهنگ اسلامی ممتاز بود، چنان‌که یکی از نشانه‌های این ادعا را می‌توان در مباحث ارزشمندی که در آثارش از جمله *لطایف الحقایق* بیان کرده است، ملاحظه نمود. او همچنین سلطان محمود غازان را در اجرای پاره‌ای اصلاحات ترغیب کرد، تا جایی که گفته‌اند: «به یاری رشیدالدین و کوششهای مستمر او و نظر سنجیده‌اش، سلطان توانست تمام اصلاحات مورد نظر خود را که سالها آرزوی تحقق آن را داشت، اجرا کند».^۱ اضافه می‌کنیم که محمود غازان در سال ۶۹۶ق که برای دیداری وارد بغداد شد «لشکری عظیم او را همراهی می‌کرد، وی با عدل و احسان با مردم برخورد کرد و لشکریان نیز بر خلاف عادت با مردم خوشرفتاری می‌کردند و متعرض چراگاههای آنها نمی‌شدند و با نرمی و مهربانی از مردم کالاهای مورد نیاز را خریداری می‌نمودند. عدل و انصاف سلطان باعث شد که مردم دعای نیک را بدرقه راه شاه کنند و بقای حکمرانی وی را طلب می‌کردند. کسی رحل اقامت نیفکند، مگر آنکه وجه‌الاجاره را پرداخت نمود و هیچ‌یک از افراد خانه‌اش به زحمت نیفتاد» (کتاب *الحوادث*، ص ۵۳۱).

سپس راهی مدرسه مستنصریه شد، جایی که «مردم به افتخار حضور او جشن گرفته بودند، مشاهیر و بزرگان بغداد از دانشمندان گرفته تا سرشناسان و قاضیان همه حضور داشتند. از میان آنها شیخ زین‌الدین آمدی (حنبل‌ی) برخاست

۱. مقدمه فواد صیاد بر ترجمه عربی جامع، غازان خان، ص ۴۹، به نقل از: آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی تألیف هاشم رجب‌زاده.

و بر دست سلطان بوسه زد و قدوم وی را گرامی داشت و با چندین زبان مغولی، ترکی، فارسی، رومی و عربی برای شاه دعا کرد. او صدایش را چنان بلند کرد تا مردم هم بشنوند. سلطان از تیزهوشی و حافظه و درک و فهم او شگفتزده شد و به او یاداش داد و تعیین کرد که در هر ماه مبلغ سیصد درهم به وی پرداخت کنند. سلطان از همنشینی با او در کنار همسر و وزرا و همراهانش اظهار خشنودی کرد» (الصفدی، الوافی، ج ۲۰، ص ۱۲۷). ممکن است قدم گذاشتن سلطان در صحن مدرسه مستنصریه و دیدار از کتابخانه آن — که کتابدارش عالمی چون ابن الفوطی بود — به توصیه و تشویق هیأت علمی همراه او از جمله رشیدالدین بوده باشد (ابن الفوطی، تلخیص، چاپ تهران، ج ۵، ص ۴۰).

اندکی موضوع دیدار سلطان محمود غازان را به تفصیل بیان کردیم تا برای مثال مقایسه‌ای با ورود هولاکو خان به بغداد کرده باشیم. دیداری همراه با آرامش و بخشش و دیداری با رعب و وحشت و قتل و غارت. این نخستین باری بود که لشکر مغول بدون کشتار و آزار و اذیت و بی آنکه کسی را اسیر بگیرند و به زور وارد منزل مردم شوند، به بغداد وارد شدند. حاکمان بر شهر حکمرانی می‌کردند، چه آنکه همدلی و تفاهم بر فضای شهر حاکم بود. متولیان امر در بغداد «از ساکنان شهر سیب و عربهای بیابانگرد، نزد او (سلطان محمود غازان) شکایت بردند و گفتند کسانی که راهزن بازرگانانی بودند که از راه دریا سفر می‌کردند،^۱ راه را بر آنان می‌بستند، اموالشان را غارت می‌کردند و سلطان باقی لشکر را از این امر شنیع برحذر داشت» (ابن جزیری، تاریخ، ج ۱، ص ۴۳۵).^۲ او پیشتر اردوگاهی برای لشکریان خود در شهر سیب از توابع واسط بر پا کرده بود و این لشکریان (ابن الدواداری، کنز‌الدرر، ج ۸، ص ۳۷۵) «به سبب

۱. کالاهای بازرگانانی کشتیها از مسیر خط دریانوردی که به بصره می‌آمد با عبور از رود دجله به بغداد وارد می‌شد. در این میان راهزنانی بودند که در بیرون شهر واسط درصدد غارت این کالاها برمی‌آمدند.

۲. در صحاح جوهری نقل شده است: «نهت الرجل عن الشيء فتنهته». یعنی: او را بازداشتم و مانعش شدم، پس او دست کشید - م.

کارهای ناشایست اعراب واسط، آنان را محاصره و بسیاری را از دم تیغ گذراندند، اموالشان را به یغما بردند و کسانشان را اسیر کردند و سلطان جمعی را بر اداره امور واسط تعیین و افراد فاسد را از تصدی در امور منع کرد» (ذهبی، تاریخ، ج ۵۲، ص ۶۲).

رشیدالدین در زندگی خود انسانی جدی، محکم و مقتدر بود. شاهد این سخن، اهتمام و جدیت او در اداره امور سیاسی کشور، نوشتن، تألیف کتب، تأسیس مؤسسات خیریه و بنیادهای علمی فرهنگی و اموری از این دست است. روزی به یکی از فرزنداناش — ضمن سفارشهای اخلاقی بسیاری که به او می‌کرد و مدام از او می‌خواست آنها را به کار بندد — نوشت:

از مجالست سفاة ملاح، و تجرع اقداح راح؛ و تنزه سواقی جاریات، و تفرج جواری ساقیات، اجتناب نمود. و دکان مواخات نفسی، و ابواب مرادات حسّی را به کلی بست. و از تتبع شهوات نفسانی، و تمتع لذات جسمانی فارغ شد؛ لاجرم در کنف حمایت الهی به لطف و عنایت نامتناهی اختصاص یافت؛ با زنان بسیار صحبت مکن، که قربت ایشان مخلّ وقار و مقلّ اعتبار است؛ با غلامان ماه‌پیکر معاشرت مکن تا هدف تیر تهمت و سپر تیغ شنعت نگردی؛ چه نظم سیلک مملکت در اسنه سمر رماح است، نه در السینه سمر ملاح» (رشیدالدین، سوانح، ص ۸۱-۸۲، ۸۸، ۹۰، ۱۵۰).

و به قطب‌الدین شیرازی هم نوشت: «به بدیهه عقل خمسه معلوم و مفهوم است که هر که بضاعت عنفوان شباب در تجرع اقداح راح صرف کند، به مهمات ایام قیام نتواند نمود» (همان، ص ۱۵۰).

همچنان یاد او عطرآگین است، به دلیل عظمت کارها و آثار تحسین برانگیزش. و در پیشاپیش آنها رابطه او با اهل دانش و نگارش قابل ذکر است و برای اهل دانش و نگارش همین فضیلت را بس که فضل و دانش دانشمندان را ترویج می‌کنند.

از جمله فعالیتهایی که او را جاودان کرد، بنیانگذاری مراکز اعانه و خیریه و موقوفات فرهنگی در شهرهای گوناگون بود. «از مساجد و مدارس و بیوتات و بازار و کشتزار و بساتین و برج و بارو گرد او کشیده» (کاتب، تاریخ جدید یزد،

ص ۱۳۵). در این کوششها، اشکالی از امانتداری و وفای او دیده می‌شود. احمد کاتب می‌نویسد که رشیدالدین در آغاز وزارتش در شهر می‌گردید «و خلایق از حکمت او منفعت می‌بود و مسیح زمان بود»، و وقتی به شهر یزد رسید «شرف‌الدین علی^۱ که جالینوس زمان بود و از اکابر یزد سرآمد بود او را تفقد کرد و گرامی داشت، و هر کتاب که طلب کرد به وی داد» (همان، ص ۱۳۴). چنین به نظر می‌رسد که علاقه^۲ میان این دو که هر دو پزشک بودند، عمیق‌تر از موضوع تبادل و امانت دادن کتب به یکدیگر بود. چندی بعد که رشیدالدین به وزارت نائل آمد، از سلطان خواست وی را به منصب حکمرانی یزد منصوب کند، شاه پذیرفت و حکم او را نوشت؛ این در حالی بود که خبر رسید شرف‌الدین به سرای باقی شتافته و ریاست شهر به فرزند او رسید. رشیدالدین به همین مقدار بسنده نکرد و برای یادبود شرف‌الدین از سلطان خواست تا به نام او بنیادها و مؤسسات علمی برپا کند. احمد کاتب در این باره می‌نویسد:

التماس کرد که جهت او در شهر یزد عمارات بسازند؛ و این مدرسه و خانقاه و بازار در مدرسه و خانقاه و منار مابین خانقاه و مدرسه و کاروانسرای مقابل مدرسه^۳ وردانزور طرح بینداختند. و در سال خمس و عشر و سبعمائه [۷۱۵ق] عمارت تمام کردند و القاب خواجه رشید بر در مدرسه مخدوم جهانیان نوشته‌اند. و بسیار از مزارع و اراضی و سهام قنوات و حوانیت و بساتین بر آن وقف کردند...» (همانجا).

دیداری پر برکت که به تأسیس این همه بنیادهای علمی منجر شد؛ هرچند شبانکاره‌ای (مجمع، ص ۲۱۴) مدعی است که خود رشیدالدین متولی اداره^۴ امور یزد شد و با فروکش کردن آشوبها و درگیریهای محلی، به تعمیر و بازسازی شهر پرداخت و به تعبیر او «و عدلی راند که هنوز در بلاد و امصار مثل به عدل خواجه رشیدالدین می‌زنند». اعتماد سلاطین مغول نسبت به او به حدی بالا رفته بود که او و یکی از فرزندان^۵ش، شهر را مورد توجه، رعایت و حمایت خود قرار داده بودند؛ چنانکه این امر نسبت به اداره^۶ شهر یزد رخ داد که «به یمن

۱. با شرف‌الدین علی یزدی نویسنده^۷ ظفرنامه اشتباه نشود - م.

عنایت ایشان مصر جامع شد» (نطنزی، منتخب، ص ۳۶). او صراحتاً حمایت خود را از شهر اعلام کرد. از آن پس این شهر از فتنه‌ها و مصیبت‌های والیان ستمگر و یاران هرزه‌گردشان در امان بود این افراد به روستاها و شهرها و محله‌ها همچون قوم بربر حمله می‌بردند و هر چه به دستشان می‌رسید می‌خوردند.^۱ گاه به زور از مردم مالیات می‌گرفتند و از آنان می‌خواستند که غذا و اموال و حتی دختران و زنان خود را در اختیار ایشان بگذارند تا روزگار پلید خود را بگذرانند و شهوات جنسی خود را ارضا کنند.

زمانی که سلطان ابوسعید، غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین را پس از قتل پدر به سمت وزارت منصوب کرد، او راه پدر را برای تکمیل طرح بازسازی ساختمانهای ناتمام و مؤسسات خیریه پی گرفت (همان، ص ۱۲۶). اما متأسفانه حسودان هرزه‌گرد به محض کشته شدن غیاث‌الدین در سال ۷۳۶ق به آن مراکز و ساختمانهای خیریه هجوم بردند و آن‌گونه که پس از قتل رشیدالدین مرتکب شده بودند، این بار نیز دست به تخریب این اماکن علمی و فرهنگی زدند. فراموش نکنیم که کسی مثل رشیدالدین با آن همه دانش و فرهنگ والا و حسن شهرت به پیشگامی در پیشبرد طرحها و برنامه‌های علمی و اقدامات نیکوکارانه، موجب شود رشک حسودانی که در برخی صفات و ویژگیها با او مشترک بودند و یا این‌گونه نبودند، نسبت به او برانگیخته شود. حال به بررسی دو شخصیت علمی عصر او می‌پردازیم.

قطب‌الدین شیرازی مؤلف دهها کتاب و رساله علمی و نماینده مغول در شهرهای مختلف، یکی از این افراد است. «پایگاه علمی و اجتماعی بلند و سرمایه‌ای کلان داشت.» (برزالی، المقتفی، ج ۳، ص ۴۸۸).^۲ اهل ریخت‌وپاش و ولخرجی بود. «حاکمان مغول سالانه مبلغی حدود هشتاد هزار درهم برای او

۱. و صاف الحضرة در کتاب خود (ص ۳۴۶-۳۴۸) جزئیات برخی از جنایتهای این حاکمان ستمگر را در منطقه فارس، و از جمله جنایت آنان در سال ۷۱۸ق آورده است.

۲. او قطب‌الدین محمودین مصلح شافعی (۶۳۴-۷۱۰ق) بود.

مقرر کرده بودند» (همانجا). با این حال رشیدالدین سخت به او علاقه‌مند بود. و هنگامی که او در مولتان بود، رشیدالدین به نامه‌نگاری با او علاقه داشت و پیاپی نامه‌های بلندی برای او روانه می‌کرد و اظهار شوق و احترام خود را نسبت به او پنهان نمی‌نمود و می‌گفت:

بدان شفیق رفیق، و رفیق شفیق، که حاوی علوم دقیق است می‌رسانم والله لولاً أن ذکرک مؤنسی ماکان قلبی بالفراق یطیب^۱ کسی کز خدمت محروم گردد عذاب دوزخش معلوم گردد و حق علیم و علّام است نه چندان غَلَبَات نَسَمَات فیض اشتیاق، و غلیان هجران و اشواق، عاصف و لاعج گشته که به شرح أقلام و بسط کلام، در حیزِ اِتمام آید: الشرحُ لا آخذُ فی شرحِهِ لِأنه أَکثرُ مِن أن یُقَالَ^۲ (رشیدالدین، سوانح، ۱۴۶-۱۴۷).

یک بار مبالغی را برای یکی از فرزندان فرستاد تا بین علمای عصر توزیع کند و نام قطب‌الدین در آغاز سیاهه نامها با مبلغ دوهزار دینار همراه با هدایایی دیگر بود (همان، ص ۶۸). احترام رشیدالدین نسبت به او تا اندازه‌ای بود که او را چنین خطاب می‌کرد: «مولانا اعظم، افضل‌المتأخرین، اکمل‌المحققین، استاد و مقتدای افاضل جهان، قطب‌الحق و الدین، الشیرازی، دام معظماً» (همو، لطایف، ج ۲، ص ۴۷۱). احترام و نکوداشتی بالاتر از این؟ و حال آنکه رشیدالدین از لحاظ اهمیت و مراتب علمی و نیز موقعیت سیاسی از او بالاتر بود. ممکن است گفته شود: از خاک تا افلاک چه نسبت است. با این اوصاف دیدگاه قطب‌الدین را درباره رشیدالدین خواهیم دید. وقتی رشیدالدین ساخت مسجد باشکوه و بی‌نظیر ربع رشیدی در تبریز را در سال ۷۰۶ق به پایان برد — آن مسجدی که در اندیشه شاعر نوآور مراغه یعنی اوحدی چنین به تصویر کشیده شد: «منبر این محراب را سزاست که حضرت امام مهدی موعود بر آن نزول اجلال فرمایند» — رشیدالدین هم با حسن سلیقه‌ای که

۱. گر نباشد یاد تو همراه من خوش نباشد حال من از دوریت - م.

۲. این شرح را شرحی دگر زائد است زیرا که او بیشتر از گفته است - م.

داشت از اهل علم و دوستان باذوق خود خواست که هر یک به وصف محراب مسجد پردازند که هزینه‌های هنگفتی در زیباسازی و آرایش آن کرده بود. ابن فوطی که آن روز در مسجد حاضر بود، در کتاب خود می‌نویسد: «وقتی نوبت اظهار نظر به قطب‌الدین رسید گفت: نقصی در این محراب نمی‌بینم مگر آنکه جهت آن سوی مغرب است» (تقی‌الدین فاسی، منتخب، ص ۲۲۱)، یعنی به سمت بیت‌المقدس است که قبلهٔ یهودیان است. شوخی دیگری را ابن فوطی از قطب‌الدین نقل کرده است: وقتی به او خبر دادند که رشیدالدین شروع به تفسیر قرآن کرده است، گفت: «و من هم تفسیر تورات را در دست دارم» (همانجا). طعنهٔ او برای این بود که بگوید وقتی یهودی قرآن را تفسیر می‌کند، جا دارد که مسلمانی تورات را تفسیر کند، هر دوی این کنایه‌ها، ابلغ من التصريح است به یهودی بودن رشیدالدین!

اما قطب‌الدین بر خلاف اینکه متصف به القابی چون «مولانا»، «سید»، «قاضی القضاة» یا «قطب‌الملة و الدین» می‌شد،^۱ لیکن به زعم معاندان، مردی بود که «دین را سبک می‌شمرد، گاه می‌گساری می‌کرد و در حلقهٔ بیهوده‌گویان می‌نشست» (ابن قاضی، طبقات، ج ۲، ص ۳۱۱، به نقل از: اسنوی).^۲ از نگاه روانشناسانه می‌توان گفت: این دو نکته اشاره دارد به ناخودآگاهی مملو از خصومت شخصی که به سرخوردگی ارتباط می‌یابد. طبعاً قطب‌الدین خصومت خود را نسبت به رشیدالدین مخفی نمی‌کرد و او را برای خود رقیبی می‌دانست که قادر به کسب برتری نسبت به او نبود. بدین روی تا حدی که می‌توانست می‌کوشید با شوخیها و نیش زبانش از جایگاه اجتماعی رشیدالدین بکاهد. نمونهٔ دیگر جمال‌الدین کاشانی است که پس از قتل رشیدالدین (وانگ ای دان،

۱. برای مثال، نک: مستوفی، تاریخ، ص ۶۰۵؛ و صاف، تحریر، ص ۷۱؛ فصیح، مجمل، ج ۳، ص ۱۸.

۲. به نظر می‌رسد داوری پژوهشگر محترم در بارهٔ قطب‌الدین که شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بود، شتابزده و دور از انصاف است. صرف استناد به یک منبع نمی‌توان به صحت ادعای مذکور حکم کرد و برای بحث در این باره به مجالی فراخ نیاز است - م.

مقدمهٔ جامع، ص ۳۸) مدعی شد که او کتاب *جامع‌التواریخ* را تألیف کرده است: «دستور ایران خواجه رشیدالدین کتاب *جامع‌التواریخ* که تألیف و تصنیف آن بیچاره بود، به دست جهودان بر رأی پادشاه عرضه کرد» (دانش‌پژوه و مدرس زنجانی، مقدمهٔ جامع، ص ۱۳). بدین ترتیب بار دیگر صفت یهودی را در کنار اسم رشیدالدین قرار می‌دهد.

فقط این دو نفر نبودند که نسبت به رشیدالدین رشک و کین خود را ابراز می‌کردند، افراد بسیار دیگری هم بودند که دست از عناد و بدگویی برنمی‌داشتند. بدین روی او می‌گوید: برخی به وی مراجعه می‌کردند و خواسته‌های غیر منصفانه و نامربوطی داشتند، وقتی تیرشان به سنگ می‌خورد، او را به باد تهمت و ناسزا می‌بستند. وی اضافه می‌کند:

خواسته‌هاشان برآورده نمی‌شد، چون برآورده شدنی نبود. دلهاشان از کینه نسبت به ما پر شده بود، تمام توش و توان خود را به کار بستند تا از اعتبار و شأن ما بکاهند؛ برای این منظور، دست به شایعه‌پراکنیهای بسیار زدند و از طرح هیچ تهمتی فروگذار نکردند. لیکن چون پاکی و حسن رفتار ما به آنها مجال بروز هیچ طعن و تهمتی را نداد، انتساب یهودی بودن را وسیلهٔ سرکوب و افترا علیه ما قرار دادند، در حالی که از ما جز انکار و تنفر از این دین ابراز نشده بود. با خود می‌گفتم که به این یاوه‌گوییهای غرض‌آلود پاسخی نمی‌دهم و آنها را به خدا و پیامبرش واگذار می‌کنم.

سپس موضوع مهم دیگری را مطرح می‌کند و می‌گوید: این دست حملات زمانی علیه من شدت گرفت که من آثاری تألیف کردم که در آن به درستی و راستی پیامبری رسول اعظم (ص) اقامهٔ برهان کرده بودم و خواستم بدین وسیله بگویم که این ایمان بدخواهان و تهمت‌زنندگان به من است که باید در آن تردید کرد، نه دین و ایمان من. در همین زمینه او می‌گوید:

اینان گویا عمل مرا در وقتی که دربارهٔ حقانیت پیامبر و مسائل مهم دینی چیزی نوشته بودم، صرفاً ملاک داوری خود قرار می‌دهند، و حال آنکه من مسلمانم و در صداقت ایمانم و پاکی دینم، کسی خدشه وارد نکرده است. اما اکنون با براهین محکم، مقام شامخ حضرت محمد و برتری او بر تمام انبیا را بیان کردیم و با دلایل قاطع،

بطلان ادعاهای نصارا و یهود را ثابت نمودیم و منسوخ بودن دینشان را اثبات کردیم و معلوم شد که اسلام یگانه دین برحق است. اکنون در این روزگار، تألیفات ما با اقبال عمومی و تحسین بزرگان از اهل علم مواجه شده است، این در حالی است که گروهی نادان، دست از بدگویی و سعایت نکشیده و آنچه خود سزایش بودند، بر ما می‌بندند.

رشیدالدین سپس اشاره می‌کند به اینکه به‌رغم قدرت و توانایی‌اش در توبیخ و سرکوب اینان، از ایشان گذشت کرده و در این باره خود می‌گوید:

راحت‌ترین کار این بود که این بدخواهان را به سزای عملشان برسانم. اگر چنین می‌کردیم در رفتار ما چیزی که مخالف مبانی قرآن کریم و حدیث نبوی و فتوای فقیهان باشد، وجود نداشت، لیک دانستیم که بهترین انتقام برای ما این است که اینان به مقصود خود نرسند و از نیت پلیدشان بهره‌ای جز ننگ جاودان و فرو افتادن در چاه کفر نبرند. اینان را جز دوزخ سزاوار نیست و روز قیامت بدان در خواهند غلتید (کاتمر، مقدمه بر ترجمه عربی جامع، ص ۱۵۶-۱۵۷).

با این اوصاف دشمنان او بخشی از اشتغالات ذهنیش را که می‌بایست صرف برنامه‌ریزی و تفکر در مهام امور مملکتی شود، پر می‌کردند. هر روز در گوشه و کنار سخنانی به تهمت و دروغ و ناروا علیه او شایع می‌کردند. اگر مسجد می‌ساخت، به ریشخند می‌گفتند، این همان یهودی سابق است؛ وقتی تفسیر قرآن می‌نوشت، یهودی بودنش را به رخس می‌کشیدند. آنگاه که کاشانی ادعا کرد وی مؤلف واقعی جامع‌التواریخ است، جار زدند که رشیدالدین یهودی آن را دزدی کرده است. هر وقت چیز نابجایی از او طلب می‌کردند یا طلبی که سزاوار آن نبودند داشتند و رشیدالدین جواب رد به آنها می‌داد، می‌گفتند این صفت یهودی بودن اوست. زمانی که او را با دسیسه و نیرنگ به قتل رساندند و بدنش را تکه‌تکه و سپس هلله کردند که آن یهودی به سزای عملش رسید. اینان پس از گذشت نود سال از مرگش، به نعش او نیز رحم نکردند و قبرش را شکافتند و بقایای استخوانهایش را به قبرستان یهودیان منتقل کردند. او تا عصر حاضر هم، از نیش و کنایه بدخواهان و حسودانش در امان نبوده

است؛ چه، کسانی چون سلمان تکریتی نویسنده معاصر عراقی او را چنین توصیف می‌کنند: «ایرانی تبار، یهودی‌الاصل و مسلمان شده» (تکریتی، بغداد، ص ۱۶۹). وی وقتی سخن از زبان‌دانی رشیدالدین به میان می‌آورد، دو علامت تعجب به آخر جمله خود می‌افزاید، چنانچه وقتی در باره عبری‌دانی او مطلبی نقل می‌کند، می‌گوید: «او زبان چینی و عبری را می‌دانست (!!)» (همانجا). گویا این نویسنده نه رشیدالدین را می‌شناسد و نه جامع‌التواریخ را، لذا به اشتباه می‌نویسد: «او در عصر چنگیز مغول و پسرش هولاکو خان می‌زیست»^۱ و اینکه جامع‌التواریخ کلاً درباره حمله هولاکو به بغداد نوشته شده! او می‌نویسد: «رشیدالدین که وزیر، رئیس حکومت، مورخ و نویسنده او بود، در این جنگ هولاکو را همراهی می‌کرد، او مؤلف کتابی است به نام جامع‌التواریخ که در آن به شرح یورش هولاکو خان به سوی شرق^۲ و اشغال بغداد پرداخته است!!!» و بسیار است از این دست اشتباهات و کج‌فهمی‌هایی که تکریتی مرتکب شده است.^۳

برنامه روزانه رشیدالدین

وصاف الحضرة (تحریر، ص ۲۷۹) درباره آثار و تألیفات رشیدالدین و اشتغالات دیگر او چنین می‌نویسد: «اگر کسی بداند که مشاغل او چه اندازه است و فراغت او چه اندک، آن وقت از تألیف چنین کتابی در شگفت خواهد شد.»

حال به ذکر مشروح کارهای اجرایی و علمی او می‌پردازیم:

الف. مسئولیت‌های دولتی: وصاف الحضرة که معاصر و همراه رشیدالدین بوده، در بیان کارهای اداری او از وقتی که غازان وی را در سال ۶۹۷ق به وزارت منصوب کرد، می‌گوید: «مورد اعتماد ایلخان است در باب توفیرات خزانه و ضبط اموال دیوان و تنظیم مصالح مملکت قدرت تمام نشان داد در اموال از مال

۱. کلام آقای تکریتی را به این صورت تصحیح می‌کنیم که هولاکو نوه چنگیز بود نه پسرش.

۲. البته حمله مغول به سمت غرب بود نه شرق!

۳. نک: الهادی، إعادة کتابة التاریخ، ص ۲۷۳-۲۸۲ که در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم.

مقنن، و خراج و قَبجور^۱ معین؛ و املاک پادشاه و رعیت، و ترتیب چاپارها، و زیاد ساختن عمارات، و آبادانی بلوکات، و مردود ساختن سکه‌های ناسره، و ادا کردن مال خزانه مشروط به زمان موعود، فرمانی مطول نوشت و نسخه آن را به اطراف ممالک بفرستاد» (همان، ص ۱۹۳). و همشهری بغدادی او، نظام‌الدین ابن حکیم (د: ۷۶۰ق) که به احوال مغولان و حاکمان آنها به خوبی آشنا بود، علت کثرت گرفتاریهای رشیدالدین را چنین می‌داند:

حاکمان مغول چنان غرق در شهوات و خواهشهای نفسانی بودند که گویی توان حکمرانی از دستشان بیرون شده و زمام تدبیر امور دولتی را از کف داده، نه خبر دارند که کجا مالی از دست رفته و نه اینکه فلان مال از کجا به دست آمده، به امر و نهی امور در قلمرو فرمانروایی خود اهمیتی نداشتند و بر مخارج و درآمدهای خزانه نظارتی نمی‌کردند، بلکه مسئولیت تمام این امور بر دوش وزیر بود که وی عزل و نصب و بخشش و سرزنش و عتاب را به تنهایی انجام می‌داد، با شاه مشورتی نمی‌کرد، مگر در مسائل بسیار مهم (العمری، مسالک، ج ۳، ص ۱۶۵، ۱۶۸).

طبعاً همین مسائل موجب می‌شد که هر وزیری از تحمل بار سنگین مسئولیت‌های اداری و حکومتی شانه خالی کند، هرچند دستیارانی توانمند داشته باشد؛ به‌خصوص که همیشه دسیسه‌چینانی در کمین بودند تا کوچک‌ترین خطا و لغزشی در گفتار و کردار یا نوشتار وزیر را دستاویز توطئه‌هایی جدید کنند. ب. همراهی کردن فرمانروایان در سفرها برای امور مهم از جمله طبابت، ترجمه و غیر اینها، از آن جمله همراهی سلطان محمود غازان در حمله به شام که هنگام بازگشت از راه بغداد (در سال ۶۹۶ق) آمدند و از مدرسه مستنصریه و کتابخانه آن بازدید کردند (کتاب الحوادث، ص ۵۳۱-۵۳۲؛ ابن فوطی، تلخیص، چاپ تهران، ج ۵، ص ۴۰). یک بار نیز وی را تا سرحدات قندهار همراهی کرد. او مورد اعتماد کامل شاه بود؛ به طوری که وقتی اولجایتو عازم منطقه گیلان شد، همسر محبوب و سوگلی‌اش، الدزمش، بیمار شد. شاه به رشیدالدین امر کرد که

۱ واژه مغولی است به معنای خراج مقرر دیوانی (دهخدا، لغتنامه) - م.

بر بالین وی بماند و بر روند درمان همسرش نظارت کند و به محض بهبودی به لشکر پیوندد (کاترمر، مقدمه بر ترجمه عربی جامع، ج ۲/۱، ص ۲۰-۲۱).

ج. پیگیری طرحها و برنامه‌ها. از جمله کارها و اشتغالات او طرحهای مبتکرانه و نوآورانه‌ای بود که خود مستقیماً اجرای آنها را برعهده می‌گرفت و موجب شگفتی همگان می‌شد. در پیشاپیش این طرحها طراحی و ساخت شهرک علمی آموزشی بود که او آن را «ربع رشیدی» نامیده است. این شهرک به حدی باشکوه بود که در وصف آن دولت‌شاه سمرقندی (نذکره، ص ۲۱۷) گفته است: «در تبریز عمارت رشیدیه را ساخته است و از آن عالی‌تر در اقلیم نشان نمی‌دهند.» سپس در باب استحکام و ماندگاری این مجتمع بزرگ به سخن رشیدالدین استناد می‌کند و اینکه آرزو می‌کرده قرن‌ها بماند و بیاید تا به دانش و دانشمندان ایران خدمت کند و می‌گوید: «و بر کتابه آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن عمارت دیگر مشکل‌تر بود.»

رشیدالدین چنان علم‌دوست بود که با درایت و مدیریت، مدرسه‌های ربع را به آموزشگاههای علمی سطح بالایی تبدیل کرده بود؛ به طوری که هزاران دانشجو از کشورهای مختلف برای تحصیل در موضوعات گوناگون، جذب این مرکز علمی شدند و در محله‌ای مخصوص به نام «محلّه الطلبة» اسکان گرفتند. وی برای آنان حقوق ماهانه تعیین کرده بود تا بدون دغدغه به تحصیل ادامه دهند. در بخش درمان پزشکان متخصص و شایسته را از سراسر جهان برای درمان و تدریس به ربع رشیدی آورد. او می‌گوید:

و پنجاه طبیب حاذق که از دیار هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات آمده بودند، همه را به صنوف عنایات و الوف رعایات مخصوص گردانیدیم، و گفتیم که هر روز در دارالشفاء ما متردد باشند؛ و پیش هر طبیبی ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ما ملازم‌اند، هر یکی پنج نفر از غلامان خود ملازم گردانیدیم تا ایشان صنعت کحالی و جراحی و مجبری بیاموزند... (رشیدالدین، سوانح، ص ۲۹۰).

افزون بر این، او برای تهیه دارو و مواد دارویی مورد نیاز این مرکز، که در

خارج از آن و در دیگر کشورها ساخته می‌شد، به دقت نظارت می‌کرد و تا رسیدن آن داروها به این مرکز شخصاً پیگیر بود. او در این باره می‌نویسد: «از جمله هزار خمره شربت از چین آورده‌اند، و به‌غایت متکلف ساخته، و اسمای اشربه بر آن نوشته، و به القاب این ضعیف موشح کرده‌اند؛ و قوتیهای معاجین هم در چین ساخته‌اند» (همان، ص ۲۱۴).

اما غیر از ساخت ربع رشیدی در تبریز، در شهرهای دیگر نیز مراکزی تأسیس نمود، مانند مدرسه‌ای که به نام سلطان محمود غازان در نزدیکی دروازه الظفریه (دروازه میانی) بغداد در سال ۷۱۳ ق دایر کرد (ابن فوطی، تلخیص، چاپ جواد، ج ۴/۳، ص ۸۷۰).

د. خنثی کردن توطئه دسیسه‌گران که برای تضعیف و سرکوب او دست به هر کاری می‌زدند و این موجب شده بود که او دائماً مراقب و گوش‌به‌زنگ هر اتفاق و خبری باشد؛ چه، بدخواهانش در کمین بودند تا از هر فرصتی برای ترور او استفاده کنند. بدین روی وی اهتمام بلیغی در مواجهه با کارکرد حسودان و کینه‌توزان نسبت به خود داشت.

ه. او وقت خود را چنان تنظیم کرده بود که قادر بود به دیگر دلبستگی‌هایش توجه کند؛ مثل بهره‌گیری از آموزه‌هایش در کار باغداری و کشاورزی، لذا بارها می‌گفت: «این ضعیف آن را از [فلان] مکان آورد و غرس کرد»، یا «و این ضعیف آن را از مکان تبریز آورد و پیوند کرده»، یا «این معانی آن است که این ضعیف تجربه کرده»، یا «به کرات زرع کرده‌ام»، یا «این ضعیف تخم آن به تبریز آورده» (رشیدالدین، آثار، ص ۴۱، ۴۷، ۶۷، ۱۵۰، ۱۵۹).

و. پذیرایی از دانشمندان و همنشینی با آنان، چنان‌که برای مثال در دیدار با ابن قطان محدث در سال ۶۰۷ ق روی داد، و او یکی از آثارش را به رشیدالدین عرضه کرد (ابن فوطی، تلخیص، چاپ تهران، ج ۴، ص ۴۰۳).

ز. جدیت در پژوهش و تألیف که نیازمند آرامش و تمرکز فکری است. از این رو می‌بینیم که او از اینکه کارهای رسمی، همه وقت او را گرفته، و به نگارش در زمانی محدود پرداخته، عذرخواهی می‌کند. در این رابطه دولت‌شاه

سمرقندی (تذکره، ص ۲۱۷) به نقل از جامع‌التواریخ می‌گوید: «کتابت این تاریخ از وقت صبح بعد از ادای فریضه و بعضی اوراد تا طلوع آفتاب بوده، چون در اوقات دیگر فراغت به واسطه امور ملکی و اشغال دیوانی میسر نبوده.»

رشیدالدین به کوتاهی عمر و ارزش زمان به‌خوبی پی برده بود؛ به همین دلیل در هر زمینه‌ای که گام برمی‌داشت برای تحقق و انجام درست آن سعی بلیغ می‌ورزید. در روزگار بیماری و سپری کردن ایام درد و ضعف، دست از کار نمی‌کشید، گویی در کامیابی‌اش به تألیفات عدیده، دست عنایت حق را بر سرش می‌دید؛ چنان‌که در به اتمام رساندن یکی از رسائل کتاب لطایف‌الحقایق به قصه آصف برخیا وزیر سلیمان نبی اشاره می‌کند که در قرآن کریم درباره او چنین آمده است: قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتدَّ إلیک طرفک... (نمل: ۴۰)؛ و این لقبی است که برخی مورخان به او داده‌اند، مانند آقسرایبی (مسامره، ص ۲۹۹) که در باره او گفته: «آصف زمان رشیدالدین.» به نظر می‌رسد در اشاره‌ای که رشیدالدین به آصف برخیا کرده، نکته‌ای است که او هم مانند آصف، وزیر و به تفسیر «علم الکتاب» مشغول است و بر توانایی خود در حل مشکلاتی که دانشمندان بزرگ در آن ناتوان‌اند، مباحثات می‌ورزد؛ چنان‌که خود می‌گوید:

حالیاً این ضعیف آن چه توانست — به قدر فهم و قوت ادراک خویش — در کشف این معانی که بر همگان مشکل بود و جماعت از آن استبعاد می‌نمودند کوشید، و برحسب طاقت و توان آن را توضیحی کرد؛ ان‌شاءالله که پسندیده عقلا و علمای راسخ اولوالألیاب باشد.

و اضافه می‌کند:

کتابت این در حالتی بود که این ضعیف تکسری داشت و زیادت از بیست روز بود تا صاحب فراش بود؛ و ضعف به‌غایت مستولی شده و وجع عظیم در دست و پای و سایر اعضا — خصوصاً ابهام که کتابت بدان می‌توان کرد — ظاهر شده تا غایتی که اگر می‌خواست که مکتوبی دیوانی را نشان کند نشستن و نوشتن متعذر بود و چون به فکر توضیح این معنی و کتابت این رساله مشغول شد، در وقت نماز شام به هوس آنکه

باشد که به تدریج، اندک اندک در این معنی چیزی بنویسد بعد از شروع با ضعف بدن و انگشت دردمند که طاقت تحمل درد نداشت در یک لحظه به یک جلسه تا آخر بنوشت (رشیدالدین، لطایف، ج ۱، ص ۶۸-۶۹).

انگیزه تألیف جامع التواریخ

فضل تقدم در برانگیخته شدن رشیدالدین برای تدوین و تألیف این اثر، از آن سلطان محمود غازان بود که تصمیم گرفت تاریخ مردم و آبا و اجدادش نوشته شود، چنان که در مورد دیگر شاهان تا آن زمان نوشته شده بود. در این زمینه غازان خان به جمع و نگهداری اسناد و مدارک تاریخی از اسلافش همت گمارد و سالها آنها را در گنجینه اسناد خود بایگانی کرده بود که برخی از آنها کاملاً محرمانه بود و تا آن زمان هیچ کس از آنها آگاهی نداشت. در سال ۷۰۲ق رشیدالدین تألیف این اثر را آغاز کرد و اندی پس از درگذشت غازان، بخش مربوط به تاریخ غازان را به پایان برد. وی روز جمعه دهم شوال ۷۰۶ کتاب را نزد سلطان جدید برد تا آن را به عنوان هدیه به اولجایتو پسر ارغون پیشکش کند. وقتی شاه کتاب را به دست گرفت، در آن نظری افکند و قلم برداشت و چیزی را اصلاح نمود و تصمیم گرفت این کتاب به نام برادر فقیدش ثبت شود. لیکن او گام جدید و مهم تری برداشت که با آن نشان داده است مغولان ستیزه جویی که برای حیات و بقای حکومت خود، اساس کارشان را بر برخوردهای وحشیانه با مردم و نابود کردن هر آنچه پیش رو داشتند، پایه ریزی کرده بودند، رفته رفته افقهای فکری خود را گسترش داده اند و تأثیرپذیری از محیطهای متمدنی را که با آنها در آمیخته اند آغاز کرده اند، به گونه ای که دیگر آنان اهمیت مظاهر تمدن را درک می کنند.

از همین رو اولجایتو از رشیدالدین خواست با نگارش تاریخ سرتاسر جهان، کتابش را تمام کند و بخش جغرافیا و نقشه شهرهای آباد را بدان اضافه نماید. وی گفت:

چون تا غایت وقت در هیچ تاریخی، تاریخی که مشتمل باشد بر حکایات و احوال عموم اهل اقالیم و طبقات اصناف بنی‌آدم نساخته‌اند، و در این دیار هیچ کتاب در باب اخبار سایر البلاد و امصار موجود نبوده، و از پادشاهان متقدم کسی تفحص و تتبع ننموده، در این ایام — بحمدالله و منه — اطراف و اکناف ربع مسکون در تحت فرمان ما و اروغ نامدار چنگیزخان است، و حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ اهل ادیان و ملل از اهالی ختای و چین و ماچین و هند و کشمیر و تبت و اوغور و دیگر اقوام اترک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان‌شکوه گروه‌گروه مجتمع‌اند، و هر یک از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه هست و بر بعضی آن واقف و مطلع، رأی جهان‌آرای چنین اقتضا می‌کند که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکمل باشد به نام همایون ما بردارند؛ و آن را با صور الاقالیم و مسالک الممالک در دو مجلد نوشته ذیل این تاریخ مذکور سازند، تا مجموع آن کتاب عدیم‌المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ. به حکم آنکه فرصت هست، و انشای چنین یادگاری که در هیچ روزگاری پادشاهان را دست نداده میسر می‌شود بی اهمال و امهال به اتمام باید رسانید تا موجب دوام نام و ناموس گردد، بر موجب فرموده از جمله فضلا و معتبران طوایف مذکور تفحص و استخبار نموده و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم اهل اقالیم در قلم آمده و یک مجلد در بیان صور الاقالیم و مسالک الممالک ضمیمه آن کرده ذیل این تاریخ مبارک ساخته شد و مجموع کتاب جامع‌التواریخ مسمی گشت (رشیدالدین، جامع، چاپ کریمی، ج ۱، ص ۶-۷).

بنابراین اکنون در دست ما کتابی است با عنوان جامع‌التواریخ در دو بخش: بخش اول که ویژه تاریخ مغول، قبایل و حاکمان و شاهان آنها است که معروف است به «تاریخ غزانی» که تألیف آن را شخص سلطان محمود غازان دستور داد؛ کتابی که رشیدالدین در آن به عنوان یک نویسنده و مورخ برجسته روزگار خود جلوه کرد. یکی از نویسندگان عصر رشیدالدین کار او را چنین ارزیابی کرده است:

از آن جمله تاریخ ساکنان ربع مسکون — یعنی یک‌چهارم قابل سکونت از

کره زمین — به‌ویژه تاریخ مغول است که دست‌نیافتنی‌تر از سیمرخ افسانه‌ای و ناپیداتر از تصور چشم‌پشه‌ای در ذهن ملخ است، ولی رشیدالدین توانست اطلاعات ارزشمندی از قبایل و خاندان مغول به دست بیاورد و در کتاب خود درج کند، در غیر این صورت اثری و خبری از اصل و نسب آنان باقی نمی‌ماند.^۱

و این داوری و ارزیابی، شایسته رشیدالدین است که حتی دو نفر هم تا این زمان در آن اختلاف نکرده‌اند.

بخش دوم کتابهایی است که مربوط به بعد از مرگ غازان می‌شود و به تاریخ دیگر ملتها اختصاص یافته و تألیف آنها را سلطان اولجایتو پیشنهاد داده است. باید انصاف داد که رشیدالدین بیشترین سعی و تلاش را برای تألیف کتاب اول مبذول داشت، چه آنکه این طرح هنوز در آغاز راه، و شور و شوق رشیدالدین برای انجام آن فراوان بود. او این وقت را فرصتی ارزنده می‌دید تا برای شاهی که او را به وزارت خود برگزیده بود، لیاقت و شایستگی خود را در غیر از پزشکی و امور دولتی نیز ثابت کند. از این رو، به بحث و بررسی اسناد و مدارک تاریخی پرداخت و از وجود کارشناسان خبره نیز بهره گرفت. اما وی در کتاب دوم چندان تلاشی در تألیف آن ننموده و این امر از میزان و نوع منابعی که برای استفاده ذکر کرده آشکار است؛ چنان‌که گاه بخشها و گاهی هم خلاصه بعضی کتب را در این کتاب آورده است.

حال برگردیم به رفع دو اشکالی که در آغاز بحث مطرح کردیم: اشکال اول این بود که چگونه رشیدالدین به رغم این همه گرفتاریهای اداری، فرصت کرد در موضوعات متنوع، تألیفات متعددی از خود به جای بگذارد؟ مگر توان جسمی او چقدر بود؟

در این باره شاید به استناد تصویری که در یکی از نسخه‌های خطی جامع

۱. دانش‌پژوه و مدرسی زنجانی، در مقدمه بر جامع، اسماعیلیان و ...، ص ۱۳. ارزیابی‌کننده نظام‌الدین تقی شاه قاسم‌بن علی‌بن احمد بن علی حسینی است.

التواریخ ترسیم شده،^۱ شاید بتوان گفت که وی هیکلی درشت اندام و عضلاتی ستبر داشت. نشانه‌های صحت روی چهره و به‌ویژه در گونه‌های او بارز بود. البته این موضوع از تبار خاندانی که همه پزشک بوده‌اند، شگفت نیست چه اینان همواره به سلامت خود عنایت خاص داشته‌اند؛ غیر آنکه معمولاً این گروه از رفاه و شرایط اقتصادی شایسته‌ای برخوردار هستند. در مورد موضوع فراغت داشتن رشیدالدین برای تألیف کتب، آن هم با وجود مشغله‌های دولتی، گفتیم که او برای این کار همکاران و دستیارانی داشت که مواد اولیه علمی را برایش تهیه می‌کردند و او سپس به تنظیم، تبویب و تألیف کتاب مورد نظر مشغول می‌شد.

اشکال دوم این بود که چرا وی در کتابهایش بخشهایی از یک کتاب را یا خلاصه‌ای از کتابی را در کتاب خودش آورده، ولی ذکری از آن اثر نکرده است؟ قولی است که «این کار گویا در آن زمانها عیب بزرگی نبوده و باکی هم نداشته‌اند که ذکری هم از مأخذ نکنند» (دانش‌پژوه و مدرس زنجانی، مقدمه جامع، اسماعیلیان و ...، ص ۱۲). فراموش نکنیم آنچه را ابوریحان بیرونی مؤلف کتاب صیدنه در تألیف کتابش کرد. او این اثر را در سن هشتادسالگی تألیف نمود. در این کتاب از شخصی که او را چنین توصیف می‌کند «له بصر فی الصیدنه» یاد می‌کند که مواد علمی همراه با نمونه‌هایی از گیاهان و دارو را برای وی گردآوری کرده و حال آنکه هنگام شرح و توصیف این گیاهان، اظهار می‌دارد خود «با معاینه و مشاهده» (بیرونی، صیدنه، ص ۱۷-۱۸)^۲، خواص و تأثیرات آنها را دیده و بررسی کرده است. به هر حال تعهد اخلاقی او باعث شد که از همکار خود یاد کند. لازم به ذکر است که ابوریحان امانتداری علمی را در تمام آثارش رعایت می‌کرد و منابع و مستندات نوشته‌های خود را می‌آورد و اگر نام مؤلف را نمی‌شناخت از کتاب او یاد می‌کرد.

۱ چنین تصویری بنده سراغ ندارم. در آغاز دستنویس تاریخ جهانگشای جوینی، نسخه ۲۰۵ پیوست فارسی

کتابخانه ملی پاریس تصویری از «علاءالدین صاحب‌دیوان» هست شاید با آن اشتباه شده است - م.

۲. آن فرد داروشناس که دستیار ابوریحان بود، گویا ابوحامد احمدبن محمد نهشی نام داشت.

استناد به منابع تاریخی ملتها

رشیدالدین بر آن بود که برای نوشتن تاریخ هر قوم و ملتی، شایسته است به منابع خاص و دست اول تاریخ آن ملل رجوع شود. بدین روی می‌گوید:

شرط مورخ آن است که تاریخ هر قومی به زعم ایشان نویسد و به رای خود در آن زیادت و نقصان نکند؛ اگر حق باشد و اگر باطل بر همان موجب که دعوی و زعم هر طایفه باشد نقل کند، تا عهده زیادت و نقصان و باطل آن بر ایشان باشد نه بر مورخ (رشیدالدین، جامع، بنی اسرائیل، ص ۱-۲؛ همو، جامع، چاپ کریمی، ج ۱، ص ۹).

وی برای اجرای طرحهای علمی اش، حدود شصت نفر از دانشمندان مناطق مختلف که دارای گرایشهای گوناگون بودند جمع کرد تا تحقیق در این باره را پی‌گیرند. شمس‌الدین کاشانی در خصوص تألیف جامع التواریخ چنین سروده است (به نقل از: روشن، مقدمه جامع، بنی اسرائیل، ص یازده):

همه بستد و کرد فکر اندر آن	بیبوست با گفته دیگران
ز بیدار و داننده ترکان پیر	ز تاریخدان مردم یادگیر
به نزدیک هر میر و هر مهتری	ز ترکان درین باب بُد دفتری
ازیشان همه بستد و نقل کرد	ورا رهنمایی درین عقل کرد
نویسنده ترکی و پارسی	هماناکه بودند دو بار سی
که از بهر این کار بنشاندهشان	به سر بر زر و گوهر افشاندهشان
دو سه سال بود اندرین جستجوی	نمی‌کرد با کس جز این گفتگوی

محتمل است که وی در کنار بهره‌گیری از منابع کتبی، از اقوال شفاهی این گروه هم استفاده می‌کرده است. چه، استفاده مؤلفان از کتب و منابعی که پیش از آنها در موضوع مورد نظرشان نوشته شده، امری شناخته شده و متعارف هر روزگار است. اما در مورد کتاب دوم که درباره تاریخ عالم است و در غالب موارد

ذکری از منابع نکرده است، بر او ایراد گرفته‌اند. گویا گروهی که برای او مواد اولیهٔ تألیف را فراهم کرده بودند، اطلاعات کامل منابع را در اختیار او نمی‌گذاشتند، با این حال، چیزی رافع مسئولیت او نخواهد بود و اسم اوست که روی کتاب درج شده، نه دستیاران او.

شاهد دیگر بر اینکه رشیدالدین در انجام کارهایش انسانی جدی بود و سستی و تنبلی در او راه نداشت، می‌توان برای نمونه، از شیوهٔ او در نگارش تاریخ پادشاهان چین یاد کرد و آن را با شیوهٔ دیگر تاریخ‌نگاران سنجد و به‌رغم اینکه در این زمینه متن معتبر دیگری هم توسط دانشمندی بزرگ، یعنی خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق) — که رشیدالدین او را «مولانا سعید، استاذالبشر، افضل المتأخرین، خواجه نصیرالدین الطوسی، رحمة الله علیه» (رشیدالدین، جامع، پادشاهان ختای، ص ۵-۶) خطاب می‌کرد و بسیار با احترام و ارجمندی از او یاد می‌نمود — نوشته شده بود، وی در روزگار هولاکوخان دانشمندی چینی را فرا خواند تا او را در تألیف [گاهشماری مغولان در] کتاب *زیج/یلخانی* یاری رساند، اما رشیدالدین که تاریخ قوم مغول را در سال ۷۰۴ق/ ۱۳۰۴م (همان، ص ۷) می‌نوشت، ترجیح داد راه معتبرتری را با آمیختن مطالب مستند و منقولات شفاهی زیر نظر دانشمندان چینی — که مطابق خواست سلطان اولجایتو «پادشاه اسلام خُلِدْ مُلْکَه» نیز بود — برگزیند

از حکمای ختای: لیتاجی و کمسون نام، که هر دو بر علم طب و نجوم و تاریخ ختای واقف‌اند، و بعضی از آن کتب از ختای با خود حاضر گردانیدند و تقریر کرد که هرچند تاریخ اهل ختای عظیم قدیم است، و عدد سالها و ادوار ایشان، به موجبی که پیش از این با خواجه نصیرالدین تقریر کرده‌اند، لکن تاریخی که اسامی پادشاهان آنجا در آن مشروح و مفصل است، و بنیاد حکایات بر آن نهاده، و در این وقت میان اهل ختای شهرتی دارد، و تاریخی درست و محقق است، و تمامت حکما ودانیان بر آن اعتماد کرده، کتابی است که آن را سه حکیم معتبر به اتفاق ساخته‌اند:

یکی را نام فوهین خوشانگ، فوهین اسم است و خوشانگ صفت^۱ یعنی بخشی، و از شهر تای عان جوی بوده است؛ و دیگر را نام فیخو خوشانگ از شهر فین جو؛ و نام دیگر شیخون خوشانگ از شهر لاوکین. ایشان هر سه آن تاریخ را از کتب قدیم انتخاب کرده‌اند و با حکما و دانایان وقت تصحیح و مقابله کرده، و جمله بر آن گواهی نبشته که با کتب قدیم مقابل است و در آن هیچ شبهتی نه. بعد از آن نوبتی دیگر حکیمی تصحیح آن کرده... (رشیدالدین، جامع، پادشاهان ختای، ص ۸).

البته این مطلب صرف نظر از این است که هنوز بعضی از منابع آثار وی همچنان ناشناخته مانده‌اند. در این باره خانم وانگ ای دان (مقدمه جامع، ص ۲۸) می‌نویسد: «نوشته‌های خواجه رشیدالدین درباره قوانین و سیاست کشورداری چین که از منابع چینی گردآوری شده تاکنون به دست نیامده یا از میان رفته.»

حال باید پرسید: آیا آنچه از این منابع و متون تاکنون رشیدالدین فراهم آورده سودمند نیست؟

از جمله منابع و مآخذ کتاب رشیدالدین در تألیف جامع التواریخ، کتبی به زبانهای متعدد بوده که از شهرهای مختلف گردآوری شده بود که امروزه بیشتر آنها شناخته شده است. او بخشهایی از حکومتهای مورد نظر خود در این متون را ترجمه کرد و به جامع التواریخ افزود، طبعاً این کار انتقاد و اعتراض عده‌ای از جمله استاد مجتبی مینوی پژوهشگر برجسته ایرانی را در مورد بخش مربوط به سامانیان، آل بویه و غزنویان — که متعاقباً بدان خواهیم پرداخت — برانگیخت. استاد مینوی انصاف را رعایت کرده و بین بخش تاریخ مغول و تاریخ عمومی کتاب تمایز قائل شده است. او می‌گوید:

مجلداتی از جامع التواریخ که تاکنون در اروپا منتشر شده بود، مقام این کتاب و مؤلف آن را در نظر ما بلند جلوه داده بود، چون که عموماً تاریخ کشورها و زمانها و

۱. کلمه خوشانگ که پیشوند اسم این نفر است، به چینی به معنای راهب بودایی است (مقدمه وانگ ای دان بر جامع، ص ۴۶).

خاندانهایی بود که در باب آنها به فارسی تاریخ دیگری در دست نبود، و رشیدالدین در آن موضوعها متفرد بود، مثل تاریخ مغول و خاندان ایلخانیان ایران؛ حتی تاریخ فرنگ و پایهای روم هم که نوشته است — با آنکه مختصر و کم‌اهمیت است، و با آنکه امروز در قبال تاریخهای مفصلی که به السنته اروپایی در آن موضوعها موجود است مفید فایده نیست — باز چون در فارسی بی‌نظیر و بی‌سابقه است چیز بدیعی به شمار می‌آید. ولی مجلداتی از آن کتاب که این اواخر در ایران و ترکیه منتشر شده است و از این پس منتشر خواهد شد، در خاطر ما به نوعی دیگر اثر خواهد کرد، و احتمال می‌دهم ما را در حق رشیدالدین متغیر سازد و می‌توان حدس زد که عنوان و مقام جامع‌التواریخ را تنزل خواهد داد و رشیدالدین را تا حدی از نظرها خواهد انداخت.^۱

سپس با ذکر مثالی به بحث دربارهٔ بخش سامانیان و آل‌بویه و غزنویان که در آن زمان پژوهشگر ترک، احمد آتش، آن را در ترکیه منتشر کرده بود، می‌پردازد و می‌گوید:

جامع‌التواریخ — اگر از این نمونه‌های آخری حکم کنیم — چیزی جز نقل و استنساخ پر از اغلاط و سقطات و الحاقات نابجای کتابهای تاریخ قدیم‌تری که به فارسی انشا شده بوده است نیست، و به این معنی جامع‌التواریخ است که کتابهای فارسی را که پیش از آن موجود بوده است با تغییرات مختصری که آنها را پست‌تر کرده، و از حالت اصلی تنزل داده است در چند مجلد فراهم آورده‌اند. نمونهٔ کامل آنها همین جلد مربوط به تواریخ غزنویان و سامانیان و آل‌بویه است، و اگر کسی بخواهد رشیدالدین فضل‌الله را به‌کلی رسوا و بی‌آبرو کرده، کتاب او را بالمره از اعتبار و اهمیت بیندازد، آسان‌تر از این کاری نیست که این مجلدی را — که اینک پیش روی ماست — با اصلی که مأخذ مؤلف بوده است مقابله کرده، اغلاط و تحریفات و سقطات و اضافات

۱. این بخش از کلام مرحوم مینوی را از کتاب *امپراطوری مغول و ایران* تألیف ابراهیم تیموری (ص ۵۴۴) آوردیم که وی از مقالهٔ زنده‌یاد مینوی مندرج در *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات* (س ۷، ش ۴، تیرماه ۱۳۳۹ش) نقل کرده است.

بی‌مأخذ آن را نشان بدهد، و تصرفات نابجایی را که در آن شده است تعداد کند.^۱

اشتباه رشیدالدین در اینجا این بوده که مستند مأخذ خود را ذکر نکرده، حتی اگر در جمع کردن مواد اولیه کتاب به یکی از دستیاران خود اعتماد کرده، خوب بود که از وی منبع آن را جويا می‌شد و به آن مراجعه می‌کرد، به همین جهت مرحوم مینوی در یادداشتی ذیل این قسمت از کتاب می‌گوید:

من گمان نمی‌کنم و آقای پرفسور احمد آتش هم معتقد نیست که رشیدالدین خود بشخصه این کتاب را تحریر و انشا کرده باشد. ظاهراً همان کاری را کرده است [که] غالب رجال و بزرگان می‌کنند که به زبردستان و شاگردان خود دستور و فرمان می‌دهند فلان چیز را تهیه کنند و سپس آن چیز تهیه کرده ایشان را غالباً بدون اقرار به این مسأله که نویسنده و حاضرکننده فلان کس یا فلان کسانند، به نام خود بیرون می‌دهند. ولی در این صورت آخر آیا حق این نیست که لااقل یک بار بخوانند و ببینند این چیزی که می‌خواهند آن را کار خویش قلمداد کنند چیست و چگونه شده است، و خوب است یا نه، و شایسته مقام آنها هست و نام آنها را بلند می‌کند یا نیست [و؟] نمی‌کند؟

اما ابراهیم تیموری نظر معتدل‌تری دارد که شاید به دلیل حقوقدان بودن وی باشد. او می‌گوید:

آنچه مسلم است مجلدات اول و دوم این کتاب که توسط خود رشیدالدین فضل‌الله یا زیر نظر مستقیم او تنظیم و تدوین و ویراستاری گردیده در نوع خود بی‌نظیر است، و نباید مجلدی را که احمد آتش منتشر کرده معیار تشخیص همه مجلدات جامع التواریخ قرار داد و طبق آن درباره رشیدالدین فضل‌الله قضاوت کرد (تیموری، امپراطوری، ص ۵۴۵).

برخی از مورخان روزگار مغول در کتابهای خود، در مقدمه و گاه در متن کتاب

۱. این مطلب را از مقدمه محمد روشن بر جامع، سامانیان و...، ص یازده - دوازده، که از مقاله مرحوم مینوی در مجله دانشکده ادبیات اخذ کرده، برداشتم.

به منابعشان اشاره کرده‌اند، از جمله حمدالله ریاحی مستوفی در آغاز تاریخ گزیده (ص ۷) فهرست مآخذش را آورده است. در حالی که منشی کرمانی نیز که از مورخان این عهد است، به ندرت به مستندات خود اشاره می‌کند و به رغم اینکه زنده‌یاد جلال‌الدین محدث ارموی گفته که منشی در کتابش *نسائم الاسحار* (نک: مقدمه، ص یح‌له) بخشهای مفصلی از تاریخ *یمینی عُنَبی* را نقل نموده، با این وصف تنها یک بار در کتابش از او یاد کرده است (همان، ص ۳۹). نیز می‌دانیم که *وصاف الحضرة* در بخشی از کتابش که شرح احوال شاهان دهلی (دهلی) را می‌نگارد، به *منهاج السراج* جوزجانی استناد می‌کند (پان، مقدمه جامع، هند و...، ص چهل‌وهشت، به نقل از: براون و استوری)، مع‌ذلک اشاره‌ای به این منبع نمی‌کند. مابقی را می‌توان به همین قیاس سنجید. با این حال، در مواردی رشیدالدین منابع کتب خود را درج می‌کند، چنان‌که در بخش مربوط به تاریخ هند و سند و کشمیر *جامع‌التواریخ* وقتی از آثار ابوریحان بیرونی نام می‌برد، حتی در این کتاب چند بار به منابعی از منقولات شفاهی که خود شنیده بود، اشاره می‌کند.

افزوده‌های رشیدالدین

اگر بخواهیم به نمونه‌های فراوانی که رشیدالدین در بخش تاریخ عمومی جامع *التواریخ* به منابع مختلف ارجاع داده اشاره کنیم، درخواهیم یافت که به دلیل نقل قولهای مفصل و گاه نقل یک کتاب کامل در کتابش، سخن منتقدانش، پربیراه نیست، مانند نقل کامل ترجمه *تاریخ یمینی* به فارسی. البته در کنار این نقل کامل، گاه حواشی و توضیحات فراوانی به متن افزوده است.

بخش سامانیان، آل بویه و غزنویان

حال بازگردیم به بخش مربوط به تاریخ سامانیان، آل بویه و غزنویان که مرحوم مجتبی مینوی به‌تندی بر رشیدالدین تاخته است. یادآوری می‌کنیم که

وقتی ترجمه خلاصه‌ای از تاریخ یمینی به قلم جرفادقانی به دست آمد، معلوم شد که کتاب رشیدالدین خلاصه‌ای از این مختصر بوده است، از این رو شایسته بوده که رشیدالدین و دستیارانش به اصل تاریخ یمینی^۱ مراجعه می‌کردند تا به تلخیصی از یمینی.

با این حال، افزوده‌هایی از رشیدالدین در کتاب هست که در تاریخ یمینی نیست و آن به دلیل حوادثی بوده است [که بعد از تاریخی که یمینی تاریخ خود را در آنجا به پایان رسانیده] روی داده‌اند؛ مانند ذکر جزئیات دوران آخر حکومت سلطان محمود غزنوی، موضوع درگذشت و تدفین او در کاخ فیروزی در شهر غزنه که با این جمله ادبی پایان حیات سلطان محمود را نوشته است: «در شبی تاریک که باران می‌بارید» (رشیدالدین، جامع، سامانیان، ص ۱۷۳-۱۷۵).^۲ از جمله مطالبی که در یمینی نیامده، بخشهای مربوط به حکومت دو فرزند محمود، یعنی سلطان محمد و سلطان مسعود و نیز موضوع کشتار اهالی اصفهان به دست کارگزاران و نظامیان حکومتی و قتل و غارت اموال مردم و تصرف عدوانی شهر است (رشیدالدین، همان، ص ۱۷۶-۱۷۸).^۳ همچنین از دیگر مواردی که در یمینی نیامده، خبرهای مربوط به حکومت مودود بن مسعود و عمویش عبدالرشید بن محمود و بعد از آن سلطنت فرخ‌زاد پسر عبدالرشید و سپس ابراهیم پسر عبدالرشید و ارسال پسر مسعود پسر ابراهیم تا آخرین

۱. نویسنده این سطور، کتاب *ایمینی* را با پنج نسخه خطی مقابله و تحقیق کرده که حاصل کارش را در سال ۱۳۸۷ق/ ۲۰۰۸م از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب در سال ۱۳۸۷ق/ ۲۰۰۸م منتشر کرده است.

۲. توجه شود که ترجمه جرفادقانی از تاریخ یمینی دارای دو پیوست است که یکی را خود جرفادقانی بر اثر افزوده و «حوادث ایام» یا «خاتمه یمینی» نام دارد (متن چاپی، ص ۴۱۹-۴۲۲) و دیگری با نام «ترجمه آخر یمینی» از سعیدین ابی‌المفاخر اصفهانی (متن چاپی، ص ۴۴۴-۴۸۲) است، ولی اولی مربوط به تاریخ محمود نیست و دومی فصلی است که جرفادقانی ترجمه نکرده بود؛ بنابراین باید بررسی کرد که این بخشها را رشیدالدین از کدام منبع گرفته است. شاید از تاریخ گردیزی بهره برده باشد (ع.ص).

۳. قتل نواب و سپاهیان به دست مردم اصفهان و در پی آن حمله ویرانگر و قتل و غارت شهر از سوی مسعود است (ع.ص).

سلسله‌خاندان غزنویان می‌باشد.

بخش تاریخ آل سلجوق

چنان‌که استاد روشن بحق یادآور شده است، رشیدالدین این بخش از کتاب خود را از کتاب *آل سلجوق* عیناً نقل کرده است. می‌نویسد:

از *سلجوقنامه* تألیف امام ظهیرالدین نیشابوری که به حدود سنه ۵۸۲ق وفات یافته است؛ و ذیل *سلجوقنامه* از ابو‌حامد محمد بن ابراهیم که به سال ۵۹۹ق تألیف شده است؛ و *راحة الصدور آیه السرور* از نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان بن محمد رواندی که کتاب خود را در سال ۵۹۹ق به نام *غیاث‌الدین کیخسرو بن قلیج* ارسلان آغاز کرد، و به سال ۶۰۳ق به پایان رسانید... به گمان من تاریخ *آل سلجوق* برگرفته یکپارچه *سلجوقنامه* ظهیرالدین نیشابوری است از آغاز تا فرجام! (روشن، مقدمه جامع آل سلجوق، ص ده - سیزده).

سپس بخشهایی از *جامع‌التواریخ* را نقل می‌کند و به مقایسه با بندهایی از متن *سلجوقنامه* می‌پردازد، به طوری که جای شک باقی نمی‌گذارد. این مقایسه تأییدی است بر آنچه ما گفتیم مبنی بر اینکه رشیدالدین در برخی مؤلفاتش منابع نگارش خود را ذکر می‌کند.

بخش اسماعیلیان

ملاحظه می‌شود که این بخش افزوده‌هایی قابل توجه دارد بر آنچه جوینی نقل کرده است. حتی در بخشهایی که وجه اشتراکی بین *جامع‌التواریخ* و *تاریخ جهانگشای جوینی* وجود دارد، نوشته‌های رشیدالدین مفصل‌تر است. هرچند با جوینی در نقل مطلبی از یک منبع با هم مشترک باشند، مع‌الوصف امانتداری و التزام او در نقل تمام متن از جوینی بیشتر است. در این باره نکته درخور توجه دیگری از دکتر فرهاد دفتری وجود دارد که بعداً نقل می‌کنیم.

بخش تاریخ هند و سند و کشمیر

در این قسمت رشیدالدین به منابع تحقیق خود بیشتر اشاره می‌کند. وی علاوه بر منابع شفاهی که در آغاز این بخش ذکر کرده، از بیرونی یاد کرده و گفته که بیرونی مفخر الحکما است و از کتاب قانون مسعودی او و نیز از کتاب تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مردوله^۱ نگاشته بیرونی — هرچند به عنوانش تصریح نکرده — بهره جسته است. او از کتاب شفا اثر ابن سینا و تاریخ یکی از مؤلفان هندی، معروف به کمالاشری، یاد کرده است (رشیدالدین، همان، ص ۲، ۵).

بخش شاهان خوارزم

استاد روشن از همان سطر اول تصریح دارد که این بخش از اثر «برگرفته و بازنویشته‌ای است از تاریخ جهانگشای جوینی تألیف علاءالدین عظاملک‌بن بهاءالدین محمدبن محمد الجوینی» (روشن، مقدمه جامع، خوارزم، ص نه). سخن استاد روشن کاملاً صحیح است؛ به خصوص که عبارات بخشهایی از دو کتاب با هم کاملاً مطابقت دارد. با این حال پژوهشگر محقق می‌تواند درباره وقایع آغاز حمله مغول به جهان اسلام نکات بسیار مهمی دریابد، زیرا در برخی منابع تاریخی ذکر شده است که چون شاه محمد تکش، سلطان خوارزم، لشکریان خود را برای حمله به بغداد و سرنگونی خلیفه ناصر به حرکت درآورد، خلیفه بغداد به پادشاهان همجوار خود نامه نوشت و آنان را علیه شاه خوارزم برانگیخت تا آنان شاه را به خود سرگرم کنند و بغداد را از حمله او در امان نگاه دارند، و این چیزی است که جوینی نیز بدان اشاره کرده است، چه آنکه می‌گوید:

خلیفه در خفیه به خانان قراختای به دفع سلطان محمد پیغامها می‌داد، و به سلاطین

۱. برای نمونه ارجاع او به آثار بیرونی، نک: جامع، هند و...، ص ۱، ۲، ۵، ۶.

غور به کرات مراسلات و مکاتبات می‌فرستاد. و آن اسرار در آن وقت ظاهر گشت که سلطان به غزنین رفت و خزاین ایشان را تفتیش می‌کردند. مکاتبات خلیفه مشتمل بر اغرا و تحریض او بر سلطان و استمداد به لشکر ختای از خزانه او بیرون می‌آمد؛ و سلطان آن سر اظهار نکرد و آن مناشیر را به حجت نگاه می‌داشت. (جوینی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۶).

ابن‌اثیر در عبارت زیرین، سخن جوینی را تأیید می‌کند که خلیفه «نامه‌ای برای غیاث‌الدین پادشاه غور و غزنه فرستاد و به او امر کرد به نزد شاه خوارزم برود و او را از حرکت به سمت بغداد منصرف سازد» (ابن‌اثیر، کامل، ج ۱۲، ص ۱۳۵). البته ابن‌اثیر با کنایه بدین نکته اشاره می‌کند که خلیفه از تاتار خواست تا با سلطان محمد رویاروی شوند، چنانکه می‌نویسد:

اگر دلیل آنچه عجم به او نسبت می‌دهند، که او طمع قوم تاتار را برانگیخت و نامه برای ایشان می‌فرستاد، صحیح باشد، در این صورت این یک فاجعه بزرگی است که هر گناهی در مقابل آن کوچک است (همان، ج ۱۲، ص ۴۴۰؛ ابن‌کنیر، البدایه، ج ۱۳، ص ۱۲۵).

وی پس از آنکه به علت اصلی هجوم قوم تاتار به کشورهای اسلامی که همانا حادثه کشتار تاجران بوده، اشاره می‌کند، به طور کلی هر دلیل دیگری غیر از این را منکر می‌شود و می‌گوید: «گفته می‌شود که دلایل دیگری مبنی بر هجوم این قوم به بلاد اسلامی وجود دارد که البته در منبع معتبری مذکور نیست» (ابن‌اثیر، کامل، ج ۱۲، ص ۳۶۲). این مطلب اشاره به ارتباط ناصر، خلیفه عباسی، با تاتار دارد.

در همین زمینه رشیدالدین به سندی اشاره می‌کند که خلیفه ناصر با چنگیز خان در ارتباط بوده است که این سند نزد جوینی وجود نداشته است. رشیدالدین از نبردی سخن به میان می‌آورد که بعدها میان چنگیز خان و سلطان محمد خوارزمشاه درگرفت، که یکی از زمینه‌های پیدایی آن، تحریک چنگیز خان از سوی ناصر برای حمله به قلمرو حکومت محمد خوارزمشاه بوده است.

انگیزه دیگر جنگ میان خلیفه عباسی و چنگیز خان، کشتار بازرگانان مسلمانی بود که از سوی چنگیز روانه آن شهر شده بودند که توسط غایر خان (یا قایر خان، فرماندار محمد خوارزمشاه در شهر اترار) صورت گرفت. در این زمینه رشیدالدین می‌گوید:

و یکی از اوایل علامات واقعات و مقدمات حادثات آن بود که میان خلیفه الناصر لدین الله و سلطان غبار وحشتها خاسته بود. سلطان به قصد او عزم بغداد کرد. خلیفه در خفیه به چنگیز خان پیغام داد تا سلطان را از سلطنت معزول کند، و بر ممالک او حاکم و پادشاه شود؛ و چنگیز خان چند نفر بازرگان با خواسته فراوان به زمین ایران فرستاده بود تا تسوقات و آلات و قماشات اینجا ببرد؛ و قایر خان ملک اترار ایشان را بکشت و مال ایشان به خزانه سلطان فرستاد. چون این خبر و استدعای خلیفه به چنگیز خان رسید، عنان عزیمت به ایران معطوف گردانید، و رسولی به سلطان فرستاد او را با لوکهای^۱ خشمگین تهدید کرد (رشیدالدین، جامع، خوارزم، ص ۳۱).

و این اولین باری است که در یک کتاب دو دلیل برای اقدام چنگیز خان ذکر شده است: نامه خلیفه ناصر و کشتن تاجران مسلمان، در حالی که جوینی تنها موضوع قتل بازرگانان را به عنوان دلیل حمله چنگیز به جهان اسلام یاد کرده است.

نویسنده این سطور در این مجال بنا ندارد که تمام مجلدات جامع التواریخ و منابع آن را به تفصیل بررسی نماید، بلکه مایل است با استفاده از تجارب شخصی خود مبتنی بر منابع مربوط به یورش مغول به بغداد در سال ۶۵۶ق/۱۲۵۸م، این مبحث را مورد تفحص قرار دهد.

رشیدالدین و منابع موجود در باره یورش مغول به بغداد

نزدیک‌ترین مورخی که درباره حادثه فتح بغداد توسط مغول، جزئیات این

۱. در اصل «با لوکهای». این کلمه عربی است و مفرد آن الوکة به معنای رساله یا نامه می‌باشد.

واقعه را نوشته است، و صاف الحضره مؤلف کتاب تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار است.^۱ از این رو، رشیدالدین این امکان را داشت که اطلاعات دست اول کتاب خود را از این منبع مهم اخذ کند. منبع مشهور دیگری که مورد استفاده رشیدالدین بوده، منهاج سراج، مؤلف طبقات ناصری است که متذکر این واقعه شده است. چنان‌که ذکر شد و صاف الحضره این کتاب را می‌شناخته و پاره‌ای اخبار مربوط به شاهان دهلی (دهلی) را از آن نقل کرده است (یان، مقدمه جامع، هند و...، چهل‌وهشت، با استناد به کتابهای ادوارد براون و استوری).

لازم به ذکر است که میان آنچه و صاف و منهاج درباره حمله مغول به بغداد نقل کرده‌اند، چندگانگی وجود دارد که این دلیل بر تعدد منابع آنهاست. گفتنی است که برخی از مطالبی که در این دو منبع آمده، توهمات و خیالبافیهای برخی افراد است که در هیچ سند دیگری ذکر نشده و قابل اعتماد نیست. آنچه مورد وثوق است، آن اخبار مستندی است که به نقل از مورخان بغدادی که خود شاهد جزئیات حوادث بوده‌اند، در کتب آمده، مانند ابن فوطی شیپانی حنبلی (۶۴۲-۷۲۸ق) «دانشمندی ارجمند، محدثی ذوفنون و مفید، مورخ تاریخ عالم، افتخار مردم عراق»^۲ که دوست صمیمی رشیدالدین بود و وی را بسیار گرامی می‌داشت و شناخت مبسوطی نسبت به آثار وی داشت. ابن فوطی می‌گوید: من در بغداد به یاری یکی از علمای معاصر، نسخه‌ای از کتاب جامع‌التواریخ را مقابله کردم (ابن فوطی، تلخیص، ج ۴/۱، ص ۹۲، ج ۴/۲، ص ۷۲۰، شرح حال ش ۱۰۳ و ۱۰۴۳ (چاپ جواد)، ج ۴، ص ۲۶۴، شرح حال ش ۳۸۱۴ (چاپ تهران)). احتمال دارد نسخه مورخ ۷۱۷ق که در بغداد کتابت شده، همین باشد که ابن فوطی به آن اشاره کرده است.^۳ چنان‌که ابن فوطی رابطه دوستانه‌ای با

۱. پیش از او خواجه نصیرالدین طوسی به جزئیات حادثه — بی‌یادکرد علل — پرداخته و مرحوم قزوینی آن را در پایان تاریخ جهانگشا (ج ۳، ص ۲۸۰-۲۹۲) چاپ کرده است.

۲. توصیف ذهبی از او در: تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۳.

۳. در باره این نسخه خطی، نک: فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۶۳.

غیاث‌الدین (پسر) رشیدالدین داشت و یکی از همراهان و ملازمان او به شمار می‌رفت.

ابن فوطی علاوه بر اینکه هنگام یورش مغول به بغداد حضور داشت، در آن درگیر نیز بود، به طوری که خود و برادرش به دست مغول اسیر شدند و آنچه از اتفاقات آن زمان دید، در کتابش ثبت و ضبط کرد.^۱ او همچنین در تألیف کتابش به کتابهای دو تن از برجسته‌ترین مورخان بغداد، یعنی کازرونی و ابن‌ساعی، استناد کرد؛ علاوه بر این، ابن فوطی از مشاهدات خواجه نصیرالدین طوسی (آن‌گونه که معروف است و در جریان حمله مغول نوشته) استفاده کرده است. استفاده و ارجاع به منابع، برای رشیدالدین به دو صورت ممکن بود: یا می‌توانست به آنچه وصاف‌الحضره به او داده استناد کند؛ زیرا این رشیدالدین بود که کتاب را به سلطان محمود غازان و اولجایتو تقدیم کرد و از بخششها و پادشاهای آنان بهره‌مند گردید. یا اینکه از او خواسته شد تا اطلاعات اولیه مربوط به این یورش را جمع کند، در این صورت ممکن است وصاف نیز آنچه خود در این باره جمع کرده بود به رشیدالدین داده باشد.^۲

بنابراین، رشیدالدین در جامع‌التواریخ، اساس مستندات خود را بر گفته‌ها و نوشته‌هایی می‌گذارد که در تمام اجزا از متنی اصیل و استوار برخوردارند و بررسیهای او حاکی از درستی آن روایات تاریخی و واقعی بودن آنها و بیانگر سیر تحول امور جاری آن زمان است. در جامع‌التواریخ این جزئیات به روایت تاریخ‌نگاران بغدادی — و در پیشاپیش آنها ابن‌الفوطی — و دیگرانی همچون ابن‌العبری که به این تاریخ‌نگاران نزدیک بوده‌اند، نسبت داده می‌شود، و این جزئیات به هیچ روی همانند آن چیزی که در تجزیة الامصار و طبقات ناصری آمده، نیست، و این دخل و تصرف، از جدیت و کوشایی رشیدالدین در گزینش

۱. آن مقدار از نوشته‌هایش که باقی مانده است؛ زیرا بیشتر آنها از میان رفته است.

۲. فرض سومی که می‌تواند محتمل باشد آنکه وصاف دانسته‌های خود را با آنچه در طبقات ناصری موجود بود، در هم آمیخته و به رشیدالدین داده تا در جامع‌التواریخ درج کند

منابع تاریخی‌اش حکایت دارد.

موضوع را چنین جمع‌بندی می‌کنیم که اگر هر یک از منابعی که رشیدالدین در تألیف جامع‌التواریخ بدانها استناد جسته، اعمّ از منابعی که بی‌تصریح به عنوانشان نقل کرده و ما امروز در جریان بررسیها از آنها آگاهیم و چه منابعی که نمی‌شناسیم، اگر فرض کنیم که این آثار همانند بسیاری از کتب ارزشمند دیگر، در جریان تاخت‌وتازها و جنگهایی که در کشورهای اسلامی آن زمان به وقوع می‌پیوست، از بین رفته بود، آیا نفس ذکر مطالب از متونی که اکنون اثری و خبری از آنها نیست، مفید و ارزشمند نیست؟ به عبارت دیگر، مثلاً اگر کتابهایی مانند *یمینی*، *سلاجوقنامه* ظهیرالدین نیشابوری، حتی *تحقیق ماللهند* ابوریحان بیرونی و دیگر منابع، از بین رفته بود، آیا آنچه رشیدالدین از آنها نقل کرده، به منزلهٔ صیانت و حفظ آن کتب نیست، هرچند نام آن کتب را نبرده باشد؟ البته لازمهٔ امانتداری علمی این است که نویسنده منبع مورد استفاده خود را بیان کند، اما شرایطی که رشیدالدین در آن قرار داشت، ممکن است دلیلی برای عدم ذکر منابع کتابهای او به‌ویژه مجموعهٔ کتب تاریخ عالم او باشد. همان‌گونه که پیشتر گفتیم او از یک سو سخت به انجام امور سیاسی و علمی و فرهنگی و غیره مشغول بود و از سوی دیگر از دسیسه‌های پی‌درپی بدخواهان در امان نبود، و همواره برای دفع خسارتهای حاسدان می‌کوشید؛ دسیسه‌ها و توطئه‌هایی که در سالهای ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۱۰، ۷۱۵ و سرانجام سال ۷۱۸ ق روی داد و منجر به قتل او و فرزندش شد.

هرگاه بخواهیم مثالی ذکر کنیم که چه اتفاقی رخ می‌داد اگر یکی از منابع اصلی رشیدالدین به دست ما نمی‌رسید و مفقود می‌شد، به نوشته‌های او دربارهٔ تاریخ اسماعیلیه اشاره می‌کنیم. دکتر فرهاد دفتری دربارهٔ اهمیت این موضوع می‌نویسد:

اما دو کتاب دربارهٔ تاریخ اسماعیلیه یکی تألیف رشیدالدین، پزشک وزیر و مورخ مشهور اهل سنت، و دیگری نوشتهٔ کاشانی، دانشمند شیعی اثناعشری — که در تألیف تاریخ بزرگ و جهانی جامع‌التواریخ نقش داشت — از آن چیزی که جوینی نوشته،

مفصل‌تر و در عین حال از دشمنی و خصومت کمتری نسبت به اسماعیلیه برخوردارند. هر دو مورخ مطالب خود را از کتب اخبار نزاری بازمانده از عصر الموت به طور گسترده اقتباس کرده‌اند و در جای‌جای کتاب خود، از آن منابع یاد می‌کنند؛ لیکن تمام منابعی که این دو مورخ استفاده کرده‌اند، در تاخت‌وتاز مغولان از میان رفته‌اند و به همین سبب کتب فارسی این دو عالم در باره تاریخ جماعت نزاری و دولت آنان در عصر الموت، از منابع اصلی پژوهش در این باره است (دفتری، خرافات الحشاشین، ص ۷۱).

در پایان لازم به ذکر است که واسیلی بارتولد، از خاورشناسان برجسته در باره اهمیت و ارزش کتاب جامع *التواریخ* چنین می‌گوید:

این کتاب یک دایرةالمعارف بزرگ تاریخی است که مانندی در بین جامعه ایرانی تا قرون میانه چه در آسیا و چه در اروپا ندارد، و اساساً انجام چنین پروژه‌ای به تلاش دانشمندان ملل مختلف متکی است تا بتواند به عنوان نمونه زنده‌ای از نتایج مثبتی که حمله مغول آن را در پی داشت، مطرح شود؛ حمله‌ای که ملت‌هایی را به هم پیوند داد که اختلاف فرهنگی و شکاف آنها را از هم دور کرده بود (بارتولد، ترکستان، ص ۱۲۰).

علامه کراچکوفسکی نیز در این باره می‌گوید:

چنان‌که شماری از پژوهشگران اعتراف کرده‌اند، این دانشمند در تعداد تألیف کتب و گستره دانش و دیدگاهش، بی‌مانند است، به گونه‌ای که نه در عصر حاضر و نه در قرون آینده به مورخی نظیر او که به تاریخ عرب و ایران به سان رودی از رودهای پرشماری که به دریای تاریخ جهان می‌ریزد، بپردازد و با چنین رویکردی در تبویب مطالب آن بکوشد (کراچکوفسکی، تاریخ، ص ۴۲۹).

نیز دیدگاه محقق انگلیسی ج. ج. ساندرز در این باره چنین است: «جامع *التواریخ* ارزشمندترین منبع منحصر به فرد تاریخ مغول است» (ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۷۳).

استخوانهای رشیدالدین خرد شد و در خاموشی گورستانها پوسید، و همین سرنوشت هم برای کسانی رقم خورد که در دوران زندگی او به دسیسه‌چینی و

توطئه علیه او پرداختند و او را کشتند، و نیز برای آنان که استخوانهای پوسیده او را محترم نشمردند. اما او را پیمانی با جاودانگی بود که بر ماندگاری نام و نشانش پای فشرد، و پژواک آن را «بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار» طنین‌انداز ساخت.

شگفتا! آیا بزرگداشتی از این والاتر در شأن بزرگی رشیدالدین می‌توان

یافت؟

منابع و مأخذ

- آفسرائي، كريم الدين محمود بن محمد، مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار، به كوشش عثمان توران، آنكارا، ١٩٤٣م.
- ابن ابى اصبيعة الخزر جي دمشقى، احمد، عيون الانباء فى طبقات الاطباء، تحقيق نزار رضا، بيروت، دار مكتبة الحياة.
- ابن بطوطة، محمد بن عبدالله اللواتى الطنجى، تحفة النظار فى غرائب الامصار وعجائب الاسفار، تحقيق على المنتصر الكتانى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ق.
- ابن الجزرى، محمد بن ابراهيم، تاريخ حوادث الزمان وانبائه، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، المكتبة العصرية، صيدا و بيروت، ١٤٢٦ق/٢٠٠٦م.
- ابن حجر العسقلانى، احمد، الدرر الكامنة فى اعيان المئة الثامنة، تحقيق محمد عبدالمعيدخان، مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد الدكن، ١٣٩٢ق/١٩٧٢م.
- ابن الدوادارى، ابوبكر بن عبدالله، كنز الدرر و جامع الفرر، الجزء الثامن، تحقيق اولرخ هرمان، المعهد الالمانى للآثار، قاهره، ١٣٩١ق/١٩٧١م.
- ابن العبرى، غريغوريوس بن اهرن، تاريخ الزمان، ترجمة الاب اسحاق ارملة، دار المشرق، بيروت، ١٩٨٦م.
- ابن العبرى، تاريخ مختصر الدول، تحقيق الاب انطون صالحانى اليسوعى، دار الرائد اللبنانى، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- ابن الفوطى، عبدالرزاق بن احمد الشيبانى الحنبلى، تلخيص مجمع الآداب فى معجم

- الألقاب تحقيق مصطفى جواد، وزارة الثقافة والارشاد القومي، دمشق، ۱۹۶۲-۱۹۶۷م. نیز: چاپ ۱۴۱۷ق تهران، به تصحيح محمد كاظم.
- ابن قاضي شهبة، ابوبكر بن احمد الدمشقي الشافعي، طبقات الشافعي، تحقيق عبدالعليم خان، دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد الدكن، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر الدمشقي الشافعي، البداية والنهاية، تحقيق علي شيري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- بيروني، ابوريحان، الصيدنه، به كوشش عباس زرياب خوئي، مركز نشر دانشگاهي، تهران، ۱۳۷۰ش.
- بارتولد، واسيلي ولاديمير، تركستان من الفتح العربي إلى الغزو المغولي، ترجمه صلاح الدين عثمان هاشم، المجلس الوطني للثقافة والفنون والآداب، الكويت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
- البرزالي، القاسم بن محمد الشافعي، المقتفى على كتاب الروضتين، تحقيق الدكتور عمر عبدالسلام تدمري، المكتبة العصرية، صيدا - بيروت، ۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م.
- تقى الدين الفاسي، محمد بن احمد المالكي، منتخب المختار المذيل به على تاريخ ابن النجار، تحقيق عباس الغزّاوي، مطبعة الاهالي، بغداد، ۱۳۵۷ق/۱۹۳۸م.
- التكريتي، سلمان، بغداد مدينة السلام وغزو المغول، مكتبة الشرق الجديد، بغداد، ۱۹۸۸م.
- تيموري، ابراهيم، اميراطوري مغول و ايران، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ش.
- جرفادقاني، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاريخ يميني، تصحيح جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگي، ۱۳۸۲ش.
- جويني، عطاملك، تاريخ جهانگشاي، به كوشش شاهرخ موسويان، بر اساس چاپ محمد بن عبدالوهاب قزويني، دستان، تهران، ۱۳۸۵ش.
- حاجي خليفه، كشف الظنون، استانبول، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م.
- مستوفي قزويني، حمدالله، تاريخ گزيده، به كوشش عبدالحسين نوائي، اميركبير، تهران، ۱۳۶۲ش.
- مستوفي قزويني، حمدالله، نزهة القلوب، به كوشش گاي ليسترانج، ليدن، ۱۹۱۵م.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام حسینی، دستور الوزراء، به کوشش سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۹۷۸م.
- دفتری، فرهاد، خرافات الحشاشین و اساطیر الاسماعیلیین، ترجمهٔ سیف‌الدین قصیر، دارالمدی، دمشق، ۱۹۹۶م.
- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰۱م.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد الشافعی، تاریخ الإسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد الشافعی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق جمع من المحققین، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۱ق.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد الشافعی، تذکرة الحفاظ، تحقیق عبدالرحمن المعلمی الیمانی، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۵-۱۹۵۸م.
- رشیدالدین فضل‌الله، آثار و احیا، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، مؤسسه مطالعات مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد روشن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۶ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ اقوام پادشاهان ختای، به کوشش محمد روشن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ بنی‌اسرائیل، به کوشش محمد روشن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۶ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ چین، به کوشش ودانگ ای دان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۹ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان، به کوشش محمد روشن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۶ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ سلاطین خوارزم، به کوشش محمد روشن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۹ش.

- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رقیقان، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس‌ی زنجانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: تاریخ مغول، به کوشش بهمن کریمی، اقبال، تهران، ۱۳۶۲ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ: الترجمة العربية، القسم الخاص بالایلخانیین، بقلم محمدصادق نشأت و محمد موسی هنداوای و فؤاد عبدالمعطی الصیاد، وزارة الثقافة والإرشاد القومي، قاهره.
- رشیدالدین فضل‌الله، سوانح الافکار رشیدی، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، تهران، ۱۳۵۸ش.
- رشیدالدین فضل‌الله، لطائف الحقائق، تحقیق غلامرضا طاهر، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۵ش.
- ساندرز، ج. ج.، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ش.
- سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع السعدین، به کوشش عبدالحسین نوائی، طهوری، تهران، ۱۳۵۳ش.
- شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، تحقیق میرهاشم محدث، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ش.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل‌بن ایبک الشافعی، الوافی بالوفیات، تحقیق مجموعه محققین، بیروت و ویسبادن.
- الصقاعی، فضل‌الله، تالی و فیات الأعیان، تحقیق جاکلین سوبله، المعهد الفرنسي للدراسات العربية، دمشق، ۱۹۷۴م.
- الصیاد، فؤاد، مقدمته لترجمته العربية لجامع التواریخ (القسم الخاص بغازان خان)، الدار الثقافية، قاهره، ۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م.
- العتبی، محمدبن عبدالجبار، الیمینی فی اخبار دولة الملك یمین الدوله، تحقیق یوسف الهادی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۷ش.
- عقیلی، سیف‌الدین، آثار الوزرا، به کوشش میر جلال‌الدین حسینی محدث، اطلاعات،

- تهران، ۱۳۶۴ق.
- العمری، احمد بن فضل الله، *مسالك الابصار*، تحقیق کامل سلمان الجبوری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۱۰م. نیز: بخش دولت ممالیک اولی، تحقیق کراولسکی، مرکز الاسلامی للبحوث، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.
- فصیح باهلی خوافی، *مجله فصیحی*، به کوشش محمود فرخ، باستان، مشهد، ۱۳۳۹ش.
- فیشل، ولتر، *یهود فی الحیاة الاقتصادية والسیاسیة للدول الإسلامیة*، ترجمه سهیل زکار، دارالتکوین، دمشق، ۲۰۰۵م.
- کاتب، احمد بن حسین، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵ش.
- کاترمر، اتین، *مقدمة الترجمة العربیة لجامع التواریخ*، القسم الخاص بالایلخانیین ← *جامع التواریخ* (مقدمة ترجمة عربی بخش ایلخانیان جامع التواریخ الترجمة العربیة).
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله، *عرایس الجواهر و نفایس الاطایب*، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸ش.
- کراچکوفسکی، ایگناتی، *تاریخ الادب الجغرافی العربی*، ترجمه صلاح الدین عثمان هاشم، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م.
- لمبتن، آن، *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ش.
- معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، امیرکبیر، تهران، ۱۹۹۲م.
- المقریزی، احمد بن علی الشافعی، *السلوک لمعرفة دول الملوك*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، *نسائم الاسحار*، به کوشش میر جلال الدین حسینی محدث، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴ق.
- *کتاب الحوادث*، تحقیق بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۹۹۷م.

- نطنزی، معین‌الدین، *منتخب التواریخ معینی*، به کوشش پروین استخری، اساطیر، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- الهادی، یوسف، *اعادة كتابة التاريخ، اسقاط الخلافة العباسية نموذجاً*، نشر دارالوسط، لندن، ۱۴۳۰ ق/ ۲۰۰۹ م.
- وصاف الحضرة، عبدالله بن فضل‌الله شیرازی، *تحریر تاریخ وصاف*، به قلم عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ ش.

Glory and Eternity

Jamī' al Tavārīkh

And

Rashīd al-Dīn Fazl Allāh Hamidani

Written by

Yousef al-Hadi

Translated by

Akbar Irani

In the Name of God

ISSN 1561-9400

Mirror of Heritage **(AYENE-YE MIRAS)**

Semiannual Journal of Textology
New Series, Vol. 11, Supplement no. 30, 2013.

Glory & Eternity
Jāmi' al-Tavārikh & Rashid al-Din Fazl Allāh Hamidāni

By: Yousef al-Hadi
Translated into Persian by: Akbar Irani
Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director: Akbar Irani
Editor-in-Chief: Majd al-Din Keyvani
Assistant Editor: Askar Bahrami
Managing Editor: Hosna-Sadat Banitaba

Editorial Board: Mahmoud Abedi (Professor, Kharazmi University), Mohammad Ali Azar-Shab (Professor, Tehran University), Habibollah Azimi (Assistant Professor, N LAI), Asghar Dadbeh (Professor, Allameh Tabatabayi University), Ahad Faramarz Qara-Maleki (Professor, Tehran University), Najaf-Qoli Habibi (Associate Professor, Tehran University), Ali Ravaghi (Professor, Tehran University), Ali-Ashraf Sadeghi (Professor, Tehran University), Hamed Sedghi (Professor, Kharazmi University), Mansour Sefatgol (Professor, Tehran University)

Scientific Consultants: Ali Ale-Davoud, Parviz Azkaei, Bert Fagner (Austria), Gholamreza Jamshidnezhad Avval, Jan Just Witkam (Netherlands), Paul Luft (England), Arif Naushahi (Pakistan), Ahmad Mahdavi Damghani (U.S.A.), Mahmoud Omidsalar (U.S.A.), Jamil Ragep (Canada), Hashem Rajabzadeh (Japan), Francis Richard (France), Mohammad Roshan, Akbar Soboot

Art Director: Samira Sepahi
Lithography and Printing: Noghre Abi

No. 1182, Second Floor, Farvardin Building, Between Daneshgah and Aburayhan Streets, Enqelab Avenue, Tehran, Postal code: 1315693519 - Iran
Tel.: + 98 21 66490612, Fax: + 98 21 66406258
ayenemiras@mirasmaktoob.ir / ayenemiras@gmail.com
<http://www.mirasmaktoob.ir>
<http://www.islamicdatabank.com>
<http://www.srlst.com>
http://www.islamicdatabank.com/farsi/f_default.asp